

بررسی نقش و تأثیر عناصر فرهنگی در سیاست خارجی کشورهای حوزه تمدنی ایران

دکتر حسن مجیدی

مقدمه:

بحث فرهنگ و اهمیتش همیشه بوده ولی امروزه به نظر می‌آید خیلی بیشتر شده. یعنی فرهنگ اساساً جایگاه مهمتری پیدا کرده در کشورها. از آن جایی که موجودیت‌شان و هویت‌شان اساساً وابسته به فرهنگ‌شان است به فرهنگ اهمیت بیشتری می‌دهند و با توجه به تحولاتی که در عرصه بین‌المللی هم اتفاق افتاده، فرآیندهایی که به وقوع پیوسته، فرآیندی مثل جهانی شدن یا گسترش ارتباطات و به وجود آمدن فناوری اطلاعات و ارتباطات که تعامل و تقابل فرهنگی را خیلی بیشتر کرده، کشورها طبیعتاً از این نظر به حوزه فرهنگ بیشتر می‌پردازند.

در بحث سیاست خارجی هم همواره این بحث مطرح بوده که چه عواملی بر سیاست خارجی کشورها و بر دیپلماسی آن‌ها تأثیر دارد. خوب، در بررسی این مسأله عوامل و عناصر مختلفی مطرح می‌شود ولی یکی از عوامل پایدار که معمولاً بر سیاست خارجی کشورها اثر می‌گذارد و خط مشی سیاست خارجی کشورها را مشخص می‌کند، جهت سیاست خارجی را مشخص می‌کند عناصر فرهنگی است. از این جهت امیدوارم که بحث امروز بحث مفیدی برای حضار محترم و همچنین بحث مفیدی برای ارائه در سایت و به شکل چاپ پیاده می‌شود خواهد بود.

همین جا من یک اصلاحیه کوچک انجام بدهم عنوانی که هست عنوان دقیق‌ترش همین است که بحث ما پیرامون عناصر و منابع و مؤلفه‌های تأثیرگذار فرهنگ در جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی خودش نسبت به کشورهای حوزه تمدنی ایران است. شاید درباره هر یک از کشورهای حوزه تمدنی ایرانی بطلبد که یک نشست اینچنینی برگزار بشود تا جایگاه عناصر فرهنگی در آن کشور در سیاست خارجی‌شان نسبت به کشورهای حوزه تمدن بررسی بشود. که حالا به هر حال اولویت با خود مرکز و کانون ایران فرهنگی یعنی خود حوزه جغرافیای سیاسی جمهوری اسلامی ایران است که مباحث و مؤلفه‌ها، منابع و نهادهای تأثیرگذار را به‌خصوص در حوزه فرهنگ بررسی می‌کنیم و در پایان هم سعی می‌کنیم یک آسیب‌شناسی‌ای از وضع موجود و ارائه راهکارهایی درباره هرچه بهتر بهره‌برداری کردن از منابع قدرت فرهنگی و منابع قدرت نرم در جمهوری اسلامی ایران نسبت به حوزه ایران فرهنگی را ارائه بکنیم.

خوب، طبق محوربندی‌ای که مشخص کردند و به هر حال رسم هم هست که ابتدا از مفاهیم و توضیح اصطلاحات و کلیدواژه‌های بحث، بحث را شروع بکنیم؛ فرهنگ شاید جزو تکراری‌ترین بحث‌هایی است که در نشست‌هایی از این دست در چنین مرکزی بحث می‌شود. منتها از این جهت که نوع تعریفی که درباره فرهنگ می‌شود شاید مفید باشد و مؤثر باشد درباره نسبت‌سنجی آن با حوزه سیاست و سیاست خارجی، شاید بد نباشد یک نگاه اجمالی هم نسبت به تعریف و قلمرو معنایی حوزه فرهنگ داشته باشیم.

آنچه که برآیند تعاریف و مباحث پژوهشگران حوزه فرهنگ است و جهان‌شناسان فرهنگ یا مردم‌شناسان و انسان‌شناسان، تقسیم می‌کنند قلمرو معنایی فرهنگ را به حوزه ذهنی و حوزه عینی. شاید به یک معنا بشود گفت که فرهنگ، بخشی از آن، مادی است و بخشی غیرمادی. بخشی از آن اگر از ساحت انسان به عنوان نقطه عزیمت شروع بکنیم هرآنچه که به ساحت ذهنی، اعتقادات، باورها، ایستارها و انگاره‌های انسان مربوط می‌شود و در قالب رفتار در می‌آید، در قالب مادی عینیت پیدا می‌کند، در محصولاتی خودش را نشان می‌دهد. یا باز اگر بخواهیم تکمیل‌تر بکنیم بحث را، حوزه ذهنی و حوزه غیرمادی‌ای که در گذر زمان تبدیل به عینیاتی می‌شود در قالب‌های مادی و عینی و هنری بروز پیدا می‌کند و در ساحت فردی و اجتماعی نهادینه می‌شود عمده قلمرو معنایی فرهنگ را تشکیل می‌دهد. پس در یک تقسیم‌بندی خیلی ساده می‌شود گفت که فرهنگ از نظر موضوعی مربوط می‌شود به آن مباحثی که به حوزه اندیشه‌ای انسان، حوزه فکر انسان، اعتقاد، باور، روحیات انسان، علایق، احساسات؛ و وقتی این در بعد فردی به یک اجتماع تسری پیدا می‌کند و قلمرو، تعمیم پیدا می‌کند یک هویتی را به یک جمعیتی از جمعیت‌های انسانی می‌بخشد که البته فرهنگ و محصولات فرهنگی تأثیرات متقابل و متلزامی را دارند. یعنی به میزانی که محصولات فرهنگی آن حوزه فرهنگ را تعین می‌بخشند خودشان هم می‌توانند زمینه‌ساز شکل‌گیری روحیه‌ها و علایق و ایستارهای خاص انسان‌ها بشوند.

از یک منظر دیگر با رویکرد تاریخی - فرهنگ شاید در رویکرد تاریخی با تمدن یک نسبت نزدیک‌تری هم پیدا می‌کند - وقتی این علایق [و] باورها در قالب رفتار بروز پیدا می‌کند، به آداب و رسوم می‌رسد و وقتی که در محصولات و معماری و شهرسازی خودش را نشان می‌دهد، وقتی در محصولات هنری و تولیدات فرهنگی خودش را نشان می‌دهد و البته در یک بستری از تاریخ و گذر بین نسلی این فرهنگ هویت تاریخی پیدا می‌کند، می‌توانیم بگوییم که فرهنگ دارد نزدیک می‌شود به تمدن. و حتماً باید در این بخش اجتماعی در

قالب مدینه و در قالب شهرهای قابل توجهی عینیت پیدا بکند و گرنه ما می‌توانیم از گذار از مفهوم فرهنگ به تمدن صحبت بکنیم.

رویکرد بعدی رویکرد رفتاری است که بخش زیادی از حوزه فرهنگ را تشکیل می‌دهد. به این معنا امروزه به عنوان سبک زندگی (استایل آو لایف) می‌شناسند که بخش مهمی از فرهنگ بشر را تشکیل می‌دهد و شاید خیلی وقت‌ها فرهنگ، برابری پیدا بکند و این‌همانی پیدا بکند با مفهوم شیوه زندگی.

بخش دیگری که به‌خصوص در جوامع دینی و جوامعی که اخلاق محور هستند خیلی مورد تأکید قرار می‌گیرد رویکرد هنجاری است به فرهنگ؛ یعنی آن هنجارها و آن بایسته‌ها و آن ارزش‌ها به‌خصوص. خیلی‌ها معتقدند که اساساً فرهنگ محصول ارزش‌هاست؛ به‌خصوص بعد نرم‌افزاری فرهنگ و بعد ذهنی فرهنگ.

و بعد کارکردی؛ آن تلاش و آن تکاپویی که انسان در گذر تاریخ انجام می‌دهد برای انطباق خودش با طبیعت، برای انطباق خودش با اجتماعات دیگر. آن تمایزاتی که در نوع انطباق پیدا می‌کند هم بخشی از قلمرو معنایی فرهنگ را می‌سازد.

و در همین ارتباط بحث رویکرد ساختاری به فرهنگ که به یک معنا آن بحث نمادها را و ایستارها را و سمبل‌ها را در زندگی انسان تشکیل می‌دهد؛ ارتباط بین آن‌ها، ارتباط معنایی بین آن‌ها کمک می‌کند به این که ما تمایزات بین یک فرهنگ را نسبت به فرهنگ‌های دیگر بشناسیم.

خوب، از این بحث عبور بکنیم؛ نسبت بین مفهوم فرهنگ و سیاست هم قابل تأمل است. سیاست به یک معنا دانش سیاست مورد نظر است. دانش سیاست با رویکردهای مختلفش حالا دانش‌های سیاست یا علوم سیاسی، که در ساحت‌های مختلف، فلسفه سیاسی، فقه سیاسی، تاریخ سیاسی، حقوق سیاسی، جغرافیای سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی می‌شناسیم. این یک بحث است.

سیاست به مفهوم فن‌کشورداری و حکومت‌داری - که اینجا مراد ما هست و اینجا مورد نظر ما هست - به عنوان یک حرفه، به عنوان یک ساحت از کنش سیاسی انسان مورد توجه قرار می‌گیرد. نسبت‌سنجی بین سیاست به مفهوم دوم با فرهنگ، چند تا نظریه را مطرح می‌کند.

یک نظریه اعتقادش بر این است که اساساً ساحت فرهنگ بسیار فراخ‌تر و گشوده‌تر از حوزه سیاست است و سیاست به یک معنا روبنای فرهنگ به حساب می‌آید، سیاست برساخته فرهنگ است و از این جهت باید دید

رابطه علی - معلولی به یک معنا بین فرهنگ یک جامعه و سیاست آن جامعه وجود دارد. انسان‌ها آن‌گونه سیاست می‌ورزند که فرهنگ‌شان اقتضا می‌کند و تناسب با فرهنگ‌شان دارد.

رویکرد دیگر و نظر دیگر اعتقادش بر این است که این حوزه سیاست و حوزه قدرت است که فرهنگ‌ساز است. اساساً فرهنگ محصول کنش سیاستمداران است و خیلی اوقات سیاستمداران و ساخت قدرت آن دنیای معنایی، دنیای ارزشی، حتی به قول فوکو آن دانش خاص خودش را بازتولید می‌کند و ایجاد می‌کند. این سیاست است و این قدرت است که در واقع فرهنگ‌سازی می‌کند، ارزش، دانش، ایدئولوژی درست می‌کند و از این جهت سیاست به یک معنا رابطه فاعلی دارد نسبت به حوزه فرهنگ و لذا هرچه ما می‌خواهیم فرهنگ جوامع را بشناسیم باید ببینیم که نخبگان سیاسی آن جامعه چگونه می‌اندیشند، چگونه کنش سیاسی و رفتار سیاسی دارند، چگونه اعمال سیاست می‌کنند و اساساً ساحتی از فرهنگ نیست که مصون مانده از حوزه قدرت باشد.

رویکرد سوم به یک معنا بینابین است و تلازمی برقرار می‌کند بین حوزه فرهنگ و حوزه سیاست. و شاید بشود گفت که همین رویکرد سوم پذیرفتنی‌تر است. از این ایام من استفاده بکنم؛ در حوزه صلاح و اصلاح روایتی امام علی - علیه‌السلام - در نهج‌البلاغه دارند که «لَا تُصْلِحُ الرَّعِيَّةَ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ وَلَا تُصْلِحُ الْوَلَاءَ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ». خوب، خیلی وقت‌ها شاید شنیده باشید که «النَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ» (انسان‌ها بر اعتقاد و باور و سلوک و رفتار پادشاهانشان و سلطان‌ها و زمامداران رفتار می‌کنند). اما این فراز از حدیث امام علی - علیه‌السلام - به ما این نکته را نشان می‌دهد که این رابطه طرفینی است و اگر اصلاح قرار است صورت بگیرد، اصلاح زمامداران هم بدون استقامت و پایداری رعیت و جامعه و شهروندان امکان‌پذیر نیست. شاید بشود از این استفاده کرد که در واقع ما حوزه‌های عمل متقابل داریم بین حوزه فرهنگ و سیاست. در ساحتی‌هایی این حوزه سیاست است که وام‌دار فرهنگ است و میراث‌خوار فرهنگ است و الزماً سیاست، اینجا در مباحثی و در ابعادی برساخته حوزه فرهنگ است. و از آن طرف این ساخت قدرت و... حالا در هر سه ساحت اگر حساب کنیم؛ اگر ساخت اعتقاد و باور را به عنوان یک ساخت و یک ساحت در نظر بگیریم، ساحت نهادسازی و سیستم‌سازی و ساختارسازی را هم به عنوان ساحت دوم در نظر بگیریم و ساحت سوم را به عنوان ساحت رفتارها و کنش‌ها در نظر بگیریم، می‌شود گفت که فرهنگ و سیاست در هر سه ساحت با هم تلازم دارند، با هم بده-بستان می‌کنند. ساحت فرهنگ در حوزه اعتقادات، خوب، شاید بشود گفت که بیشترین بار معنایی را

می‌سازد برای حوزه سیاست. سیاستی نمی‌تواند در یک جامعه شکل بگیرد و ساختار قدرتش شکل بگیرد مگر آن که بر دوش عناصر فرهنگی سوار بشود و از ریشه فرهنگ تغذیه بکند. مسلماً در ساحت باور و اعتقاد، بیشتر ما و ام‌داری سیاست را به فرهنگ مشاهده می‌کنیم. در حوزه نهادسازی البته چون ارتباط خیلی وثیقی پیدا می‌کند با حوزه قدرت، شاید بشود گفت که اینجا قلمرو سیاست است که نقش‌آفرینی می‌کند و در تولید فرهنگ و نهادهای فرهنگی، این ساحت سیاست است که می‌تواند در حوزه فرهنگ تأثیرگذار باشد. در حوزه رفتار، باز ما باید ببینیم که رفتار سیاسی جامعه، رفتار سیاستمداران، رفتار شهروندان، باز می‌بینیم که تابعی است از هم فرهنگ سیاسی و هم فرهنگ عامه آن جامعه.

بنابراین می‌شود گفت که در مجموع در دو ساحت این تلازم وجود دارد. در یک ساحت غلبه بیشتر با حوزه فرهنگ است، در ساخت باورها و اعتقادات؛ در ساخت نظام‌سازی و نهادسازی غلبه بیشتر با ساخت سیاسی است در تولید نظام‌سازی؛ و در ساحت رفتار این تلازم را ما مشاهده می‌کنیم. خیلی از مشکلاتی که شاید ما ببینیم که در جامعه ما وجود دارد باید ببینیم که شاید یک توازنی که باید برقرار می‌شد بین این سه ساحت برقرار نبوده و یا احیاناً یک زبان مشترک و یک اعتماد مشترکی باید بین ساخت سیاست و ساخت جامعه اتفاق می‌افتاد تا این سه ساحت تلازم مناسب را در حوزه ارتباط بین فرهنگ و سیاست پیدا نکنند. وقتی پیدا نمی‌کند ما مشکلات، ناهنجاری‌ها، جرم‌های فراوان، قانون‌گریزی‌های بیشتر را می‌توانیم مشاهده بکنیم.

خوب، از این بحث مختصر گذار پیدا می‌کنیم به این که خوب، حالا این نسبت‌سنجی در حوزه سیاست خارجی به چه صورت می‌تواند باشد؟ آیا ارتباط معناداری بین ارتباط حوزه فرهنگ و سیاست در داخل یک کشور، در داخل یک واحد سیاسی، تا نسبت به حوزه سیاست خارجی به چه میزان است؟ به نظر می‌رسد که این به عنوان یک ترجیح‌بند پذیرفته شده که سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است؛ هم در بعد کلان و درازمدت آن و راهبردی آن، و هم در بعد کوتاه‌مدت، در نوع نگاه یک دولت، یک دوره‌ای از فعالیت سیاسی یک حکومت، این ارتباط را می‌توانیم ببینیم.

بنابراین اگر بخواهیم از این نسبت‌سنجی گذار پیدا کنیم به سیاست خارجی باید بگوییم که در سیاست خارجی نقش و جایگاه حکومت و دولت در ترسیم سیاست خارجی و حتی فراهم آوردن امکان تأثیرگذاری عناصر فرهنگی در سیاست خارجی تا حد زیادی باز معلول خواست، اراده و نوع جهت‌گیری‌ها، تمایلات،

برنامه‌ریزی‌های ساخت قدرت و ساخت دولت است؛ و از این جهت سیاست خارجی است که دست بالاتر را در تعیین میزان تأثیرگذاری حوزه فرهنگ در سیاست خارجی مشخص می‌کند.

البته نسبت به این که یک حکومت و یک دولت تا چه حد جهان‌گراست، تا چه درون‌گراست، تا چه حد سیاستش لوکال است، یا نه، گلوبال است، قطعاً این تفاوت خواهد کرد. ما کشورهایی را داریم که ارتباط سیاست داخلی‌شان و از جمله فراهم آوردن زمینه‌های لازم برای نقش‌آفرینی عناصر فرهنگی را خیلی بهتر و گشاده‌تر فراهم می‌کنند و حکومت‌ها و دولت‌هایی را هم داریم که در این جهت بسیار بسته عمل می‌کنند و اجازه نمی‌دهند که ساحت فرهنگ تأثیر خودش را در حوزه سیاست خارجی آنچنانی که هست بگذارد. بنابراین شاید بشود گفت که در حوزه ارتباط‌سنجی بین فرهنگ و سیاست خارجی نقش دولت‌ها برجسته‌تر است.

البته اینجا شاید ما با ادبیات جهانی شدن وقتی بحث را محک بزنییم نقدهایی به این وارد بشود؛ که وارد هم هست. این نقدها باید بگوییم که نه تنها قلمرو دولت را تحت تأثیر قرار داده و فرسایش حاکمیت دولت‌ها را، بلکه به جهانی شدن فرهنگ هم انجامیده، به یکدست شدن فرهنگی، به همسان شدن و همسو شدن باورها، ایستارها در هر سه ساحت. یعنی وقتی ما می‌بینیم که در فضای جهانی شدن، اعتقادات و باورها دارد یکدست می‌شود، نهادها و سیستم‌ها هم یک‌شکل می‌شود. نظام آموزشی کشورها، نظام رسانه‌ای کشورها، نظام اطلاع‌رسانی کشورها، نظام فعالیت‌ها و لایف‌استایل مردم در کشورها، می‌بینیم هرچه جلوتر می‌رویم دارد همسان‌تر و یکدست‌تر و یک‌شکل‌تر می‌شود. بنابراین وقتی در فضای جهانی شدن بحث می‌کنیم، این ارتباط و این تأثیرگذاری اگر فرسایش حاکمیت دولت‌ها را هم موجب می‌شود، از آن طرف هدف قرار می‌دهد فرهنگ لوکال آن کشورها را هم، و از آن طرف هم فضا فراهم می‌کند برای این که آن فرهنگ لوکال بتواند گلوبال بشود.

از این جهت وقتی ما می‌خواهیم حالا با این بحث وارد آنچه که در جمهوری اسلامی ایران می‌گذرد نسبت به ارتباط با قلمرو ایران فرهنگی و یا نسبت به حوزه تمدنی ایران، باید ببینیم که در چه فضایی و در چه ظرف زمانی و مکانی داریم این بحث‌ها را مطرح می‌کنیم. لذا لازم است که ما برگردیم و این بحث را منطبق کنیم بر آنچه که در ایران می‌گذرد. در مورد عناصر فرهنگی ایران نظریه‌های مختلفی مطرح شده.

ما نظریه سه‌فرهنگ را داریم که عناصر فرهنگی ایران مشتمل بر عناصر ایرانی، اسلامی و مدرنیت (و یا به یک معنا می‌شود گفت جهان‌گرا) است؛ یعنی عناصر ایرانی، عناصر اسلامی و عناصر جهانی فرهنگ ایرانی. این یک نظری است که مطرح شده.

نظر دیگری به این ابعاد، بعد فرهنگ انقلابی هم اضافه می‌کند؛ به دلیل این که به هر حال در یکصد سال گذشته ایرانی و فرهنگ ایرانی و ملت ایران، دائماً درگیر یک خیزش‌های دوره‌ای بوده‌اند؛ از انقلاب مشروطه تا انقلاب ملی کردن نفت، تا سال ۴۲، تا انقلاب اسلامی. و حتی رفتارهای سیاسی در قالب‌هایی مثل انتخابات هم آنچنان با شور و احساسات و نشاط بالایی صورت می‌گیرد که خیلی‌ها از آن با عنوان شبه انقلاب یاد می‌کنند. بنابراین شاید بشود گفت این به عنوان یکی از اجزاء بدیع و جدید عنصر فرهنگ ایرانی شاید اضافه شد به یک معنا و در انقلاب اسلامی هم به شدت قوام پیدا کرد و به عنوان یک عنصری از عناصر فرهنگ حاکم در ایران و آن هم وجه انقلابی آن است.

خوب، در این عرصه، انقلاب اسلامی ایران و جمهوری اسلامی ایران با تأثیر گرفتن از منابع فرهنگی قدرت شیعه و قدرت اسلام توانست به پیروزی برسد. بسیاری از نظریه‌هایی که در مورد انقلاب اسلامی مطرح می‌شود تأکیدشان روی این است که ساخت قدرت پهلوی در دهه ۵۰، از نظر ساخت قدرت سیاسی، از نظر اقتصادی، درآمدهای نفتی، در یکی از بالاترین دوره‌های تاریخی خودش به سر می‌برد. اما آن چیزی که باعث شد با وجود این پیشرفت‌ها در ساحت درآمدهای اقتصادی یا بشود گفت که یک نوع توسعه ناموزون (؟) که ارائه می‌کنند بعضی از جامعه‌شناسان انقلاب، عنصر اصلی پیدایی انقلاب اسلامی همان تأکید بر عنصر اسلامیت و علت خیزش مردم هم تحریک احساسات مذهبی آن‌ها و تلاش برای ایجاد یک نظام اجتماعی-سیاسی اسلامی بود. و از این نظر خیلی از کسانی که در مورد منابع قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران بحث کرده‌اند، بحث را به خود انقلاب اسلامی کشانده‌اند و آمده‌اند و مطرح کرده‌اند که منابع قدرت نرمی که در جامعه ایران جریان مخالف حکومت پهلوی را در فرآیند گذار به مردم‌سالاری دینی نسبت به جریان مسلط حاکم پیروز کرد آن منابع قدرت نرم اسلامی بود. یعنی اگر ما بخواهیم در این ساحت هم از آن الگو استفاده نکنیم هم در ساحت اعتقادات و باورها، هم در ساحت نظام‌سازی و هم در ساحت رفتاری، نظام پهلوی نتوانست از منابع حتی قدرت سخت‌اش استفاده نکند برای ماندگاری و مانایی خودش. اما با وجود نداشتن نظام سیاسی و با

وجود نداشتن حمایت خارجی، این جریان انقلاب است که می‌تواند به دلیل سازماندهی قوی‌تر، به دلیل قدرت نرم بالاتر، قدرت بسیج‌کنندگی بیشتر، نهایتاً انقلاب را به پیروزی برساند.

خوب! در ادامه آنچه که به هر حال ما در تأثیرگذاری عناصر فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران نسبت حوزه سیاست خارجی ما می‌خواهیم و شناسایی می‌کنیم قاعدتاً و لاجرم باید به دوره‌های مختلف تاریخی، این را تقسیم بکنیم. چون به هر حال سیاست خارجی ما تا حد زیادی تحت تأثیر سیاست داخلی ما قرار می‌گیرد. در دوره اول یعنی تا قبل از آغاز جنگ تحمیلی، دوره استقرار، ما شاید بشود گفت که از نظر سیاست، یک نوع چندگانگی و یا همزیستی بین جریان‌های سیاسی و جریان‌های فرهنگی را مشاهده می‌کنیم. شاید از یک منظر این دوره گویای آن ظرف وسیع و یا آن چتر گسترده‌ای باشد که خیلی از عناصر ایرانی، اسلامی و ملی و همه این‌ها را به یک معنا یک جا جمع می‌کند. که البته دوام پیدا نمی‌کند. دوام پیدا نکردن نظام چندفرهنگی و چند جریان سیاسی که در سال‌های ۵۸ و ۵۹ در ایران حضور داشتند، بعضی‌ها را به این نتیجه رسانده که نه، در پویش بین فرهنگ و سیاست در ایران هم نمی‌توان و نمی‌شود همیشه انتظار داشت که آن تکثر فرهنگی اثر خودش را در تکثر سیاسی هم بگذارد. بنابراین ما باید همیشه با وجوه غالب بین عناصر فرهنگی، سامان سیاسی‌مان را شکل بدهیم. و لذا اعتقادشان این است که نمی‌شود شما هم آن عناصر سه‌گانه فرهنگ، ایرانیت، اسلامیت و مدرنیت یا جهان‌گرایی، همه را به یک میزان و به یک سهم، یک جا کنار هم بنشانی و از آن ساحت سیاست و فرهنگ را در کشور سامان بدهی. به هر حال در این دوره، دوره شکل‌ناگرفته‌ای است، دوره استقرارنایافته‌ای است و چندان هم نتوانست دوام پیدا بکند به دلیل شکاف‌های داخلی که پیدا کرد و واگرایی‌ای که ایجاد شد و نهایتاً به حذف جریان‌هایی که علایق فرهنگی خاص و سیاسی خاص داشتند انجامید.

در دوره جنگ تحمیلی، گفتمان حاکم که آیا تا چه حد فضا را فراهم می‌کند برای این که عناصر فرهنگی بتواند بر سیاست خارجی تأثیرگذار باشد تا حد زیادی الهام‌گرفته و تأثیرپذیرفته از خود انقلاب است. ماهیت انقلابی انقلاب به شدت در سیاست خارجی تأثیر خودش را می‌گذارد. لذا شما می‌بینید که به شدت با ساختار سیاسی نظام بین‌الملل ستیزه ایجاد می‌شود، حتی نهادهای فرهنگی بین‌المللی چندان مورد توجه قرار نمی‌گیرد، سیاست، سیاست رد است، سیاست نقد است و ائتلاف‌هایی که ایجاد می‌شود با کشورهایی است که از جهت استکبارستیزی، از جهت غرب‌ستیزی، همسویی با ایران دارند. و لذا همین کشورها هم هستند که در اتحاد نظامی با ایران در دوره جنگ بیشتر به کمک ایران می‌آیند و با ایران همسو می‌شوند. در این دوره به نظر

می‌رسد غلبه هویت انقلابی و اسلامی چربش خیلی بیشتری دارد نسبت به غلبه هویت ایرانی، و لذا قلمرو ایران فرهنگی جز در یک ساحت‌های محدودی که از انقلاب اسلامی به عنوان انقلاب اسلامی الهام می‌گیرد، مثل شیعیان پاکستان، مثل شیعیان لبنان، یا شیعیان عراق، در واقع چندان نمی‌توانیم بگوییم که ایرانیت و قلمرو ایران فرهنگی در این دوره تأثیرپذیر است از ساحت سیاست ایران و تأثیرگذاری فرهنگ در حوزه سیاست خارجی ایران. در این دوره البته پیام انقلاب صدور پیدا می‌کند، خود انقلاب سخن خودش را حتی فراتر از ایران فرهنگی به جهان آن روز منعکس می‌کند، در حداقل جهان اسلام تکانه‌های قابل توجهی ایجاد می‌کند؛ هرچند این تکانه‌ها دوام پیدا نمی‌کند و جنگ تحمیلی اجازه نمی‌دهد که این ظرفیت‌ها آنچنان که هست دوام پیدا کند و صدور به همان صورتی که در ابتدا انتظار می‌رفت تداوم پیدا نکند. ولی به هر حال در این دوره پتانسیل ظرفیت انقلابی در داخل بسیار قوی است، وجه انقلابی در عنصر فرهنگ بسیار برجسته است و در عین حال رویکرد استکبارستیزی و غرب‌ستیزی و در نقطه مقابل، گرایش به خودکفایی، گرایش به لوکالیزم، گرایش به بومی‌گرایی خیلی قوی است در داخل ساخت فرهنگ جامعه ایرانی.

از آن طرف، عناصر فرهنگ قدرت نرم - اگر ما بخواهیم اینجا تقسیم‌بندی بکنیم - عناصر معنوی و ایمانی‌اش بسیار بالاست. ما اینجا لازم است توضیح بدهیم که عناصر فرهنگی و عناصر قدرت نرم ایران در سیاست خارجی را می‌توانیم در چند عرصه در مورد جمهوری اسلامی ایران، بومی‌سازی بکنیم و منطبق بکنیم. یکیش عناصر ایمانی است و عناصر معنوی است که بازگشت به هویت اسلامی، ارزش‌های دینی، ایثار، شهادت، تأسی به پیامبر اسلام، اساساً اسلام به عنوان یک هویت جدید در دوره‌ای که به هر حال دوره حاکمیت دو ایدئولوژی مارکسیسم و لیبرالیسم بود، به هر حال یک پتانسیل قوی را به جمهوری اسلامی ایران بخشید و توانست لایه‌های عمیقی از جوامع اسلامی را به خودش جذب کند. آن در شرایطی بود که - حالا به تحولات امروز اگر بخواهیم آن را برگردانیم - مثلاً اخوان المسلمین یا کشورهای مثل مصر خیلی زودتر از ایران این جریان را شروع کرده بودند اما به نتیجه نرسیده بودند. در ایران خیلی به یک معنا سریع‌تر (از ۴۲ تا ۵۷) این فرآیند به پیروزی می‌رسد و می‌تواند با نظام‌سازی این فرآیند فرهنگ ایرانی - اسلامی را تقویت بکند.

پس ساحت باور که خودش عامل انقلاب اسلامی بود کمک می‌کند به این که با نظام‌سازی سیاسی و نظام‌سازی فرهنگی هم... شورای عالی انقلاب فرهنگی درست می‌شود، سینما اسلامی می‌شود، به سمت هنر اسلامی

حرکت می‌کنیم، نظارت بر تولیدات فرهنگی افزایش پیدا می‌کند و اساساً این ارزش می‌شود و ارزش‌های فرهنگی با رویکرد اسلامی و دینی تعریف می‌شود.

عنصر دیگر فرهنگی خود شناخته شدن میراث فرهنگی اسلامی به عنوان یک منبع قدرت نرم است. بازگشت به میراث اسلامی، بازگشت به اسلام یک، اسلام دو، اسلام سه، در شکل دادن به اسلام چهار یعنی اسلام مسلمانی خیلی در عالی‌ترین سطحش در سیاست و حکومت و در قانون اساسی و در هم ساحت سیاستمداران، هم ساحت باورها و هم ساحت رفتار، این تجلی پیدا می‌کند.

بنابراین به همین میزان هم تأثیرات خودش را... البته ما باید در فضای دهه ۶۰ این بحث را مطرح کنیم. تأثیر رسانه‌ها مثل الآن نبود و بایکوت رسانه‌ای به مراتب از الآن شدیدتر بود، تحریم‌ها گسترده‌تر بود و خود جنگ تحمیلی هم بسیار تزریقاتی را ایجاد می‌کند که نتواند آن منابع لازم برای حمایت از بخش فرهنگ، برای تأثیرگذاری در حوزه سیاست اثر خودش را بگذارد.

اما غیر از بحث منابع ایمانی که حالا عرض می‌کنم در حوزه‌های مختلف می‌شود این را دید؛ در ساحت باورها که عرض کردم، در ساحت رفتارها، آئین‌ها، مناسک، نمازهای جماعت و جمعه، راهپیمایی‌ها و اساساً رفتارهای جمعی، خیلی آن هویت اسلامی درش تقویت می‌شود.

در عین حال فرهنگ ایرانی هم اگرچه تضعیف می‌شود - یعنی ایرانیت به مفهوم ملی‌گرایی - و تحت‌الشعاع اسلام‌گرایی قرار می‌گیرد، اما به هر حال وقتی که بحث قانون اساسی پیش می‌آید، وقتی بحث پیش می‌آید که ما آیا انقلاب اسلامی هستیم یا جمهوری اسلامی، نهایتاً در سند رسمی جمهوری اسلامی ایران، آن ایرانیت و قلمرو و تمامیت ارضی جمهوری اسلامی ایران به رسمیت شناخته می‌شود، آن تابعیت ایران و داشتن تابعیت ایران به عنوان برخورداری از امکاناتی که حکومت فراهم می‌کند، به رسمیت شناخته می‌شود. اگرچه آنچه که در قانون اساسی آمده و تأکید بر عنصر قلمرو ایران سیاسی و ایرانیت، خیلی در فرهنگ سیاسی جامعه آن روز بسط پیدا نمی‌کند ولی به هر حال اواخر دوره جنگ می‌بینیم که این تقویت می‌شود و این عنصر ایرانیت به شدت پررنگ می‌شود.

بینید! ما عناصر قدرت نرم و عناصر فرهنگ را باید از عناصر قدرت سخت جدا بکنیم. اگرچه ژئوپلتیک ایران، اقتصاد ایران، منابع نفتی ایران، حتی برخورداری از روابط تاریخی‌ای که بین همسایگان ما هست، در یک عرصه‌هایی می‌تواند منابع قدرت نرم باشد اما عمده این‌ها را در حوزه‌های منابع قدرت سخت طبقه‌بندی

می‌کنند. آنچه که به حوزه قدرت نرم مربوط می‌شود جذابیت و رضایت‌مندی کسانی است که از یک فرد یا یک کشور بتوانند تأثیر بپذیرند، رفتارشان را متناسب‌سازی بکنند، و این لزوماً مبتنی بر یک پاداش یا پول یا زور نباشد. در این صورت است که ما می‌توانیم بگوییم اعمال قدرت نرم صورت گرفته. بنابراین بخش زیادی از قلمرو فرهنگ و جاذبه‌های فرهنگی ما، میراث تمدنی ما، میراث فرهنگی ما در این قلمرو قدرت نرم قرار می‌گیرد که بعد از انقلاب اسلامی در ساحت‌هایی اگرچه هر دوره‌ای روی یک بُعد بیشتر تأکید می‌شود ولی به هر حال به سمت آن توازن و یا یک نوع تعادل بین این عناصر فرهنگی حرکت می‌شود.

در دوره بعد از جنگ که هم‌زمان می‌شود در یک دوره‌ای، به‌خصوص با خیزش‌ها و فروپاشی شوروی و آزاد شدن بخشی از قلمرو ایران فرهنگی. اگر خاطر دوستان باشد در آن دوره، در گفتمان حاکم بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، یک نوع گفتمان مصلحت‌محور تنش‌زداست، رویکرد مثبت‌تر نسبت به دنیاست، تعامل با همه دنیا بالنسبه به غیر از دو کشور مثل امریکا و رژیم صهیونیستی، رویکرد توسعه، گفتمان حاکم می‌شود. تا دولت نهم تقریباً رویکرد توسعه حاکم است؛ در یک مقطعی توسعه اقتصادی، در یک مقطعی هم توسعه سیاسی غلبه پیدا می‌کند. در این دوره یک مقدار توجه به عنصر ایرانیت تقویت می‌شود، جهان‌گرایی به نظر می‌رسد که افزایش پیدا می‌کند، روابط خارجی ایران افزایش پیدا می‌کند و همین زمینه را برای بسط و افزایش نقش عناصر فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران فراهم می‌کند.

در این دوره فروپاشی شوروی یک فرصتی ایجاد می‌کند که ما بتوانیم در این کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، بخش مهمی از ایران فرهنگی، نقش خودمان را ایفا بکنیم و بتواند عناصر فرهنگی در گذار این‌ها از بحران هویت، در گذار این‌ها برای ملت‌سازی جدید کمک‌کار باشد و یاری‌گر باشد. خوب، در این دوره خیلی احساس همدلی و هم‌زبانی با این کشورها ایجاد می‌شود. در افغانستان به یک معنا به همین صورت. اما باز می‌بینیم که ما در داخل به یک جمع‌بندی‌ای هنوز هم نرسیده‌ایم که بالاخره بین این عناصر در حوزه فرهنگ باید چه نسبت‌سنجی‌ای داشته باشیم؟ جای این‌ها هر کدام کجاست؟ ما چقدر باید با آذربایجان و تاجیکستان از این منظر سخن بگوییم؟ از یک جهت آذربایجان به هر حال استحاله شده در دوران حاکمیت شوروی، از یک جهت سابقه تاریخی شیعی با ایران دارد، جزوی از قلمرو ایران فرهنگی است، «نظامی» بزرگ حلقه اتصال ما و آذربایجان است. از آن طرف در حوزه تاجیکستان مثلاً ما می‌بینیم که عنصر زبان فارسی بیشتر حلقه وصل ما و آن‌هاست؛ چون به هر حال قرابت مذهبی کمتر است.

با یکی از این دوستان تاجیک که صحبت می‌کردم می‌گفت که شما ایرانی‌ها بعد از انقلاب و کلاً در دهه‌های گذشته، عنصر ایرانیتان تحت‌الشعاع عنصر شیعه‌گری قرار گرفت؛ حتی بعد که در افغانستان دولت آقای ربانی حاکم شد و توانست بر دولت نجیب حاکم بشود، می‌گفت که ما تاجیک‌ها آقای ربانی را به عنوان رهبر فارس‌ها و فارسی‌زبان‌ها می‌شناسیم. تا این حد می‌گفت که یعنی شما از این فرصت تاریخی که الآن ایجاد شده و می‌تواند یک همدلی ایجاد بشود با تاجیکستان، از این خوب استفاده نمی‌کنید.

به هر حال در این مقطع بعد از جنگ در دوره حاکمیت توسعه، به هر حال فضاها و فرهنگ‌های بسیار گسترش پیدا می‌کند، در داخل تولیدات فرهنگی افزایش پیدا می‌کند، رویکرد البته رویکرد... حالا عرض می‌کنم؛ ما چون گفتیم سیاست داخلی ادامه سیاست خارجی، و سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است، باید به یک واقعیتی اعتراف کنیم که آن اجماعی که در دهه اول وجود داشت فرصتی را ایجاد نکرد برای این که بتواند در ساحت توسعه همه‌جانبه این اجماع به کار گرفته بشود. در دهه دوم هدف و جهت‌گیری به سمت توسعه رفت، حالا توسعه اقتصادی یا سیاسی، اما اجماعی وجود نداشت. و این مشکل هدف و اولویت و نبود اجماع یا وجود اجماع در یک ساحتی اما جهت نداشتن این اجماع به سمتی که بتواند به هر حال در حوزه سیاست خارجی بسیار این پتانسیل قوی ایران و فرهنگ ایرانی را در حوزه ایران فرهنگی بتواند تأثیرگذار باشد این یکی از مشکلات ماست که حالا در پایان بیشتر به آن خواهیم پرداخت به عنوان یکی از آسیب‌هایی که ما داریم در بهره‌برداری از منابع قدرت فرهنگی مان در حوزه سیاست خارجی.

در سالیان بعد در دوره اصلاحات به یک معنا می‌شود گفت که جهان‌گرایی تقویت می‌شود؛ اگرچه به همان میزان هم شاید گفت از ابعادی از فرهنگ اسلامی دینی فاصله گرفته می‌شود، به عنوان گفتمان حاکم. مشکل همین می‌شود که جهت‌گیری به سمت جهانی شدن و پذیرفتن جهانی شدن به عنوان یک روند مسلط، الزاماً به فرسایش قدرت سیاسی و فرسایش قدرت فرهنگی ما و کاهش هویت دینی ما می‌انجامد. این یکی از آسیب‌ها و یکی از مشکلاتی است که در این دوره باز وجود دارد. اما در این که گرایش به سمت این که با فرهنگ جهانی، [با] فرهنگ گلوبال به نوعی هم‌سوتر بشویم، به اقتصاد جهانی پیوندیم، در سازمان‌های جهانی عضویت پیدا بکنیم، مثلاً گفتگوی تمدن‌ها را به عنوان یک رویکرد و راهبرد در پیش بگیریم، تنش‌زدایی را در پیش بگیریم، این اتفاق افتاد.

در دوره بعد، در دوره دولت نهم و دولت عدالت‌محور به یک معنا گفتمان به سمت دهه اول سوق پیدا می‌کند در یک ساحت‌هایی، در یک ساحت‌هایی سعی می‌کند از تجربیات گذشته بهره‌برداری بکند. به نظر می‌رسد که بالنسبه روند گرایش به منابع قدرت نرم در دهه اول، در دوره اول حکومت آقای احمدی‌نژاد خیلی قوی‌تر است و بنابراین پذیرشی هم که وجود دارد در بین ملت‌ها دقیقاً شبیه همان دهه اول انقلاب این ارتباط و این همدلی برقرار می‌شود و این افزایش نقش و محبوبیت آقای احمدی‌نژاد را به عنوان شاخص می‌توانیم اینجا مورد توجه قرار بدهیم.

در این دوره اما سیاست عملی به سمت ایجاد عدالت اقتصادی است. اگرچه سیاست اعلامی به سمت احیای گفتمان است در همه ابعادش، غلبه فرهنگ بر حوزه سیاست و اقتصاد است اما در ساحت عمل می‌بینیم باز اقتصاد حرف اول را می‌زند، باز عدالت اقتصادی دغدغه اصلی است، باز حرکت به سمت کاهش فاصله طبقاتی، بردن امکانات به داخل مناطق محروم‌تر به عنوان دغدغه اصلی مطرح می‌شود. به‌خصوص در حوزه سیاست خارجی به دلیل به چالش کشیدن هر آنچه که در نظام مسلط جهانی وجود دارد و یارگیری‌ها یارگیری‌های محدودی هست، در یک عرصه‌هایی می‌بینیم که مجال لازم برای این که بتواند سیاست خارجی بستر ساز نقش‌آفرینی نهادهای فرهنگی باشد باز محدودتر می‌شود. کشورهایی که این همسویی را دارند خیلی گسترده است، مثل لبنان، سوریه، ونزوئلا، و کشورهایی که این فاصله کمتر است به همان میزان فعالیت‌های فرهنگی گذشته را هم جلویش را می‌گیرند.

مثلاً الآن شما در آذربایجان این را می‌بینید. به شدت آذربایجان به عنوان یکی از مناطق مهم حوزه تمدنی ایران نسبت به فعالیت‌های فرهنگی ایران بدگمان است. تنها جایی که خوب اجازه به‌ش می‌دهد آنجا فعالیت بکند کمیته امداد است. یعنی بیاید فعالیت کند، آنجا به طبقات محروم برسد و مقرری برقرار کند اما این که بیاید کار فرهنگی بکند و یا کار از نظر آن‌ها سیاسی بکند خیلی مجال‌شان نمی‌دهند.

لذا در این دوره می‌بینیم که در حوزه آسیای مرکزی و قفقاز، در حوزه افغانستان به دلیل اشغال امریکا و به دلیل فشارهای تبلیغاتی زیادی که فراهم می‌کنند، ما آن امکان لازم را برای بسط نفوذمان در حوزه ایران فرهنگی در این بخش لااقل کمتر دارا هستیم. اما به تعبیر من، به اعتقاد من، حوزه ایران فرهنگی گشوده‌تر شده الآن. چطور؟ با ژئوپلیتیک شیعه، با احیای هویت شیعی، با ایجاد عراق جدید که به هر حال شیعیان در آن اکثریت دارند، با اقتدار گفتمان اسلام سیاسی که در برابر گفتمان اسلام سلفی‌گرا نشان داده بهتر می‌تواند با دنیای امروز

کنار بیاید. نمی‌خواهم حرف آقای ولی‌رضا نصر را تأیید کنم که در کتاب خودش، «احیای شیعه»، گفته که امریکایی‌ها اگر با ایران و شیعه جدید کنار بیایند به نفعشان است تا بخواهند با سلفی‌گرایان بن‌لادن و طالبان کنار بیایند. آنچه که الآن دارد در جهان اسلام اتفاق می‌افتد شاید این انگاره را تقویت نکند که در واقع بسط گفتمان اسلام سیاسی جدید، اسلام سیاسی مردم‌سالار دارد کار خودش را می‌کند، دارد اتفاق می‌افتد. من به این بحث خواهم رسید اما اجازه بدهید این بحث ایران فرهنگی را من اینجا بگویم.

از یک جاهای ما داریم دامنه قلمرو نفوذمان و تأثیرگذاری عناصر فرهنگی‌مان در حوزه ایران فرهنگی کم می‌شود، در یک جاهایی بیشتر می‌شود؛ در حوزه شیعی دارد افزایش پیدا می‌کند. به هر حال در حوزه عراق به‌خصوص شما اگر ایام محرم تشریف ببرید در اماکن مذهبی و عتبات عالیات شاید خیلی عجیب باشد برای ایرانی‌ای که هشت سال با این کشور در حال جنگ بوده چقدر احساس همدلی، احساس هم‌آوایی، هم‌احساسی وجود دارد و به‌شدت می‌تواند این‌ها تقویت بشود و الآن هم اثرات خودش را گذاشته.

بنابراین به نظر می‌رسد که مرزهای جغرافیایی ایران فرهنگی یک جاهایی در حال بسط و نفوذ است. یک زمانی ایران فرهنگی در دوره سعدی وقتی سفر می‌کند به کاشغر در سینکیانگ چین، آنجا از سعدی می‌پرسند از اشعار سعدی چه حفظ داری؟ از خود سعدی می‌پرسند. یعنی آوازه اشعار سعدی آن‌قدر در دنیای آن روز گسترش پیدا کرده بود که در شهری مثل کاشغر از خود سعدی درباره اشعار سعدی می‌پرسند. یا مسجد در خود کاشغر دقیقاً سیمای ایرانی دارد. اوقات نماز با الفبای فارسی و با زبان فارسی بر در مسجد نوشته شده. آن مرز شرقی ایران فرهنگی. در حوزه ترکیه و تا این سو تا... حتی آقای گازیرفسکی سال ۷۰ بود در یک میزگردی ایشان تشریف آورده بودند - می‌دانید آقای گازیرفسکی لهستانی‌الاصل است - می‌گفت در زبان لهستانی ۳۰۰ کلمه فارسی وجود دارد. تا این حد شاید بشود گفت دامنه تأثیر ایران فرهنگی را بتوانیم درازنا و گسترده تلقی کنیم. اما این نوسان دارد. به میزانی که الآن ما می‌بینیم که بخشی از آن تحت تأثیر تحولات جهانی شدن است، بخشی تحت تأثیر گرایش خود این کشورهای حوزه تمدنی سابق ایران است به این که تا چه حد با ایران باشند، تا چه حد لوکال باشند، تا چه حد جهانی باشند، به این‌ها بستگی دارد. و در حال حاضر که داریم با شما صحبت می‌کنیم، ما به نظر می‌رسد که در حوزه ایران فرهنگی ظرفیت‌های بهره‌برداری نشده خیلی زیاد داریم. الآن عمدتاً باز رویکردمان افزایش نقش رسانه‌ها به عنوان یکی از ابزارهای مهم قدرت فرهنگی‌مان است در کشورها.

شاید بشود گفت که الآن اگر ما بخواهیم در ارزیابی دیپلماسی عمومی کشور و تأثیرگذاری عناصر فرهنگی در حوزه سیاست خارجی صحبت بکنیم باید بگوئیم که سهم زیاد و بخش عمده این کار الآن بر دوش رسانه‌های ماست. یعنی حوزه رسانه‌ها، الآن شبکه‌های تلویزیونی ما، شبکه‌های فارسی‌زبان ما، شبکه‌های انگلیسی‌زبان ما، به مراتب شاید تأثیرگذاری‌شان بر افکار عمومی ملت‌ها بیشتر از عناصر دیگر فرهنگی و نهادهای دیگر فرهنگی است. که خود همین هم محل تأمل است که چه باید کرد که این فاصله کم بشود و این نهادهای فرهنگی ما و عناصر فرهنگی ما بتوانند بیشتر از گذشته آن نقشی که وجود داشته، الآن ایفا بکنند.

در این عرصه الآن ما در حوزه تمدن ایرانی - عرض می‌کنم - مورد به مورد اگر ما بخواهیم بحث بکنیم سیاست خارجی ما یکسان و یکدست نیست. ما برای هر کدام از این‌ها شاید یک برنامه را داریم و شاید هم خیلی وجودشان در قلمرو ایران فرهنگی تأثیرگذار در راهبرد سیاست خارجی ما نسبت به این کشورها نیست. بیشتر حوزه روابط اقتصادی و سیاسی است که تعیین‌کننده نوع روابط ما با این کشورهاست. بنابراین شاید لازم باشد ما ظرفیت‌های بهره‌برداری نشده از فرهنگ ایرانی که بتواند در همسو کردن بیشتر این کشورها با سیاست خارجی ما و از طرف دیگر تلاش در جهت ایجاد یک نوع سیستم تابع ایران فرهنگی، سیستم تابعی از حوزه تمدنی ایرانی، در این جهت گام برداریم. مثلاً شما بین روند همگرایی... که عرض کردم ساختارسازی سیاسی زمینه‌ساز افزایش نقش عناصر فرهنگی و نهادهای فرهنگی است. تا وقتی این ساختارسازی سیاسی در سیاست داخل کشورها یا اتحادگرایی در سطح منطقه موفق پیش نرود نمی‌شود انتظار داشت که در حوزه تأثیرگذاری عناصر فرهنگی راه درازی پیموده بشود.

الآن شما نگاه بکنید روند اتحادگرایی و همگرایی در خیلی از مناطق مختلف دنیا دارد با - حالا این بحران مالی جهانی را اگر یک مقدار تأثیرش را محدود در نظر بگیرید - اتحادیه اروپا، اتحادیه آفریقا، اتحادیه «آسه‌آن»، اتحادیه «مرکوسور» در آمریکای لاتین یا در واقع پیمان «البا»، بالنسبه دارد خیلی قوی‌تر عمل می‌کند نسبت به پیمان «اگو»ی ما که به نوعی بخش مهمی از قلمرو ایران فرهنگی را در خودش گرد آورده. بنابراین حرکت به سمت افزایش همگرایی در قالب ساختارهایی مثل اگو قطعاً کمک می‌کند به این که ما... خود مؤسسه فرهنگی اگو هم می‌تواند بیشتر فعالیت بکند. یا مثلاً ایجاد سازوکارهایی که بین کشورهای این منطقه بتواند به افزایش نقش روابط میان‌ملتی کمک بکند. الآن در روند جهانی شدن سخن این است که ارتباطات میان‌فردی دارد جای ارتباطات میان‌دولی را می‌گیرد و به‌مرور افزایش نقش رسانه‌های اجتماعی و شبکه‌های اجتماعی مجازی و

افزایش ارتباطات میان‌ملتی در قالب توریسم، در قالب سفرهای کاری و سفرهای زیارتی الآن عملاً دارد نقش بالقوه زیادی را از خودش نشان می‌دهد و به مرور می‌تواند افزایش پیدا کند. به نظر می‌رسد که ما در حال حاضر باید به این سمت حرکت بکنیم.

در این عرصه - چون وقتمان هم محدود است - به بعضی از آن آسیب‌ها و بعضی از آن نارسایی‌ها و در نقطه مقابل بعضی از راهکارهایی که می‌توانیم به آن‌ها توجه بکنیم در جهت افزایش نقش عناصر فرهنگی می‌توانیم پردازیم.

یک آسیب را خدمتتان عرض کردم و آن هم نبودن هماهنگی بین نهادهای مؤثر در حوزه فرهنگ در جمهوری اسلامی ایران در جهت اثرگذاری در حوزه سیاست خارجی است. ما الآن تحقیقی که صورت گرفته در مرکز پژوهش‌های مجلس نشان می‌دهد که نزدیک به ۳۰ مؤسسه و نهاد و شورا در کشور داریم که به نوعی به امر فرهنگ در حوزه سیاست خارجی می‌پردازند. از شورای عالی انقلاب فرهنگی، تا مجلس، تا سازمان فرهنگ و ارتباطات، تا مؤسسه فرهنگی اکو، شورای تبلیغات اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی، دفتر تبلیغات اسلامی قم، کمیته امداد یا سپاه یا خیلی مؤسسات دیگر که یا اثر حاکمیتی دارند یا نقش تصدی‌گری دارند، یا نقش سیاست‌گذار دارند یا نقش نظارتی دارند. اما آنچه که الآن برآیند فعالیت آن‌هاست و می‌توانیم این را به قطع بگوییم یک ستاد عالی هماهنگ‌کننده که بتواند هم سیاست‌گذار باشد در حوزه تأثیرگذاری حوزه فرهنگ در سیاست خارجی وجود ندارد و این‌ها خیلی‌هایشان هم‌پوشی دارند یا بعضاً حتی فعالیت‌های همدیگر را خنثی می‌کنند. من با بعضی از این رایزن‌های فرهنگی که صحبت می‌کنم اذعان می‌کنند که بعضاً فعالیت‌های رایزن‌ها همسو با سفرا نیست و بعضی وقت‌ها حتی اصطکاک‌هایی هم پیش می‌آید.

ما لازم است که برای افزایش نقش دیپلماسی فرهنگی مان و دیپلماسی عمومی مان یک ستاد عالی آن هم باید حتماً فراقوه‌ای باشد و فرابخشی باشد. چون اگر تحت تأثیر یک قوه یا تحت تأثیر آن تداول قدرت قرار بگیرد، این رئیس‌جمهور، آن رئیس‌جمهور، این نماینده مجلس و یا این فراکسیون حاکم بر مجلس قرار بگیرد ما راهبردهای کلان سیاست‌گذاری فرهنگی مان در حوزه سیاست خارجی و به‌خصوص حوزه ایران فرهنگی را نمی‌توانیم به نتیجه برسانیم. بنابراین به نظر می‌آید که نخستین آسیب این است که ما یک نهاد هماهنگ‌کننده، سیاست‌گذار، ناظر و پایش‌کننده حوزه فعالیت‌های فرهنگی خارج از کشور را نداریم. که جای خالی است؛ باید به این سمت حرکت کنیم. من فکر می‌کنم باید استقبال کنیم از این حرکتی که وزارت خارجه شروع کرده

و قرار است معاونت دیپلماسی فرهنگی خودش را در ساختار جدید ایجاد بکند. شاید این بتواند یک نقطه شروع خوبی باشد که به هر حال حداقل دستگاه‌های فرهنگی کشور ما، دانشگاه‌های ما، میراث فرهنگی یا سازمان‌های زیارتی ما، سازمان‌های مردم‌نهاد ما بتوانند حداقل با هماهنگی، این دیپلماسی... [۵۳:۰۰] را تقویت بکنند.

آسیب دیگر، نبود یک تلقی واحد، نبود یک اجماع نظر بین نخبگان ما در مورد اصل خود فرهنگ است. هنوز مثلاً ما تکلیف‌مان روشن نیست که به هر حال بین عناصر اسلامی، ایرانی، شیعی، انقلابی، جهان‌گرای ما باید چه نسبتی برقرار باشد. گاهی بحث مکتب ایرانی مطرح می‌شود و از قِبَل آن هر آنچه که اسم ایران و سابقه ایران و تاریخ ایران است به کناری گذاشته می‌شود و تاریخ ایران قبل از اسلام کلاً نفی می‌شود. گاهی از آن طرف جنبش بیداری اسلامی را می‌گوییم بیداری انسانی و آن ماهیت اسلامیش را خیلی پررنگ نشان نمی‌دهیم. به نظر می‌رسد ما تا وقتی که این اجماع، حداقل اجماع حداقلی... حالا اجماع حداقلی شاید تعبیر رسایی نباشد. به هر حال بین این که ایرانِ الآن هویت خودش را چگونه می‌خواهد روایت بکند و چگونه می‌خواهد بیان بکند به یک جمع‌بندی برسیم ما نمی‌توانیم در این سیاست‌گذاری فرهنگی مان در داخل و به طریق اولی در خارج به یک جمع‌بندی برسیم. ما الآن تولیدات فرهنگی و رسانه‌ای و تلویزیونی شرق دور را می‌گیریم، استفاده می‌کنیم اما ابا داریم از این که به شخصیت‌های تاریخی و باستانی ایران پردازیم در حوزه تولیدات رسانه‌ای مان. به همین میزان حساسیت مان هم به قلمرو ایران فرهنگی شاید به آن میزان نیست که در حوزه علایق سیاسی مان هست. شاید به مراتب حساسیت مان مثلاً نسبت به مناطق شیعی منطقه، حزب‌الله یا مثلاً عراق خیلی خیلی بیشتر از افغانستان و تاجیکستان باشد. شاید هم علایق و منافع سیاسی مان اقتضا می‌کند. به هر حال ما باید بر اساس یک جمع‌بندی از نسبت‌سنجی بین عناصر فرهنگی به یک راهبردی برسیم در تأثیرگذاری آن در حوزه روابط خارجی و سیاست خارجی.

آسیب بعد یک نوع نگاه امنیتی است در نگاه به مقوله فرهنگ و از جمله تأثیرگذاری فرهنگ در سیاست خارجی. ببینید! به هر حال در دنیای حاضر به تعبیر رهبر معظم انقلاب هنوز با وجود همه رسانه‌ها کتاب نقش خودش را دارد. ما هنوز نتوانسته‌ایم در عرصه کتاب، کتاب‌هایی با تیراژهای بالا داشته باشیم در سطح جهانی. از ذخایر فرهنگی گذشته مان داریم ارتزاق می‌کنیم بدون این که بهره‌برداری لازم را از آن بکنیم. الآن مثنوی معنوی شاید یکی از پرتیراژترین کتاب‌ها در امریکا است؛ این درست است. اما تا چه حد ما از این نفوذی که از ذخایر

گذشته‌مان دارد استفاده می‌شود بهره‌برداری می‌کنیم جای تأمل وجود دارد. نگاه امنیتی یک جاهایی حتی اندک ظرفیت‌های موجود را هم دچار ضعف می‌کند. الآن مثلاً در حوزه ارتباطات دانشگاهی اگر یک استاد ما بخواهد در یکی از همایش‌های خارج از کشور مقاله‌ای را ارائه بکند باید هماهنگی‌های خیلی گسترده‌ای را اول با وزارت علوم داشته باشد. خوب، این یک مقدار محدود می‌کند آن ارتباطات فرهنگی... فوق‌العاده تأثیرگذار است. یک هیأت دانمارکی که به ایران آمده بود سال گذشته وقتی مشاهداتش را توضیح می‌داد واقعاً شگفتی‌آور بود برای آن‌ها آنچه که در ایران می‌گذرد؛ فاصله فاحشی که بین آنچه که آن‌ها دیده بودند با آنچه که شنیده بودند و رسانه‌ها بازنمایی کرده بودند از ایران، در سخن این‌ها و در کلام این‌ها و در چهره این‌ها دیده می‌شد. اصلاً باورشان نمی‌شد که آن تبلیغاتی که در مورد ایران هست با آنچه که الآن در ایران می‌بینند و در تهران می‌بینند این قدر فاصله داشته باشد. یعنی نباید انتظار داشته باشیم که رسانه‌های بیگانه بیابند نقاط قوت ایران و پیشرفت‌های ایران و ظرفیت‌های فرهنگی غنی ما را تولید رسانه‌ای داشته باشند. ما باید خودمان وارد این عرصه بشویم و این تبادلات دانشگاهی را هم افزایش بدهیم که خیلی می‌تواند اثرگذار باشد.

امریکا در صرفه‌جویی که از جهت جذب مغزها انجام می‌دهد فوق‌العاده زیاد است. پرورش نخبه‌های جهان سوم در امریکا یکی از اصلی‌ترین منابع قدرت نرم در کشورها بوده که «جوزف نای» هم به این اذعان می‌کند که این قدر که یک تحصیلکرده شرقی یا جهان سومی در امریکا می‌تواند به عنوان نیروی بالقوه برای آن‌ها عمل بکند شاید خیلی از سیاست‌های رسمی آن‌ها اثرگذار نیست. ما در این عرصه هم باید وارد بشویم. تجربه‌های به نظر کمتر موفقی مثل دانشگاه بین‌المللی امام خمینی به نظرم باید مورد توجه قرار بگیرد، باید بازنگری جدی بکنیم که چرا نتوانسته‌ایم در جذب و پرورش نخبگان حداقل ایران فرهنگی از تاجیکستان، از افغانستان، از آذربایجان، از عراق، عراق جدید، این‌هایی که دوران گذار را طی می‌کنند، دولت‌های جدیدی را دارند، به شدت نیاز دارند به نیروی تحصیلکرده، ما باید خیلی قوی‌تر در این عرصه وارد بشویم و یکی از آسیب‌ها همین است که ما آنچنانی که می‌تواند یک نیرویی از داخل این کشورهای حوزه تمدن ایران فرهنگی بیاید و در ایران پرورش پیدا بکند و آموزش پیدا بکند و برگردد و تأثیرگذار باشد، تأثیری که این‌ها می‌توانند بگذارند خیلی خیلی گسترده است.

مثالی بزنم. مثلاً آقای دانش بختیاری را ما به عنوان یکی از دوستان ما که از افغانستان بود فوق‌العاده الآن تأثیرگذار است در روابط ایران و افغانستان در وزارت خارجه افغانستان. یا مثلاً مدیر کل بین‌الملل کمیته امداد

عنوان می‌کرد که ما یکی از دانشجویهایی که تحت پوشش ما بود در دوره جهاد در افغانستان را الآن به عنوان یکی از وزیران دولت افغانستان می‌شناسیم. و خود این آدم وقتی وزیر شد آمده و در دفتر کمیته امداد تشکر می‌کند از این حمایت‌های ایران، که این حمایت‌های ایران بود که باعث شد این درسش را بخواند و الآن به عنوان یکی از وزیران دولت افغانستان مطرح باشد. به نظر می‌رسد ما این حرکت‌های نقطه‌ای و محدودی که بعضاً مشاهده می‌کنیم باید به یک جریان تبدیل بشود. کاری که الآن در جامعه‌المصطفی کردیم و دانشگاه دارالتقرب انجام دادیم و نیاز بود و درست هم هست، باید در حوزه جذب دانشجویان حوزه ایران فرهنگی هم به شدت عمل بکنیم.

آسیب بعدی که من فکر می‌کنم مورد توجه قرار بگیرد سیاست‌زدگی است. یعنی ما هنوز در حوزه سیاست خارجی مان اصلاً ثقل... یعنی سیاست خارجی ما و از جمله تأثیر فرهنگ در سیاست خارجی ما به عنوان یک دغدغه اولی و اصلی در مسئولان و نهادهای ما در این چند دهه حتی می‌شود گفت، دیده نشده. ما در حوزه تبلیغات بیشتر مواضع مان را اعلام می‌کنیم یا با راهپیمایی‌ها. ولی این که تا حد چه اصلاً زیر ذره‌بین نهادهای نظارتی ما باشد حوزه سیاست خارجی، چقدر سفارتخانه‌های ما پایش می‌شوند، چقدر رایزنی‌های فرهنگی ما پایش می‌شوند، چقدر تا حالا سؤال و استیضاح از وزیر خارجه به خاطر نوع عملکرد و این‌ها بوده، این‌ها خیلی محل بحث است. به نظر می‌رسد در یک سایه‌ای حرکت می‌کنند، در یک حاشیه امنیتی که خیلی به معرض نقد حتی مطبوعات ما هم قرار نمی‌گیرند. اگر احیاناً روزنامه‌نگاری و یا اصحاب رسانه‌ای یا فعالی یا سیاستمداری گذاری داشته باشد به یکی از این کشورها، دیده‌ها و شنیده‌هایش می‌تواند بیاید اینجا یک حرکت‌های نقطه‌ای را موجب بشود. ولی این که ما دائم رصد بکنیم بالاخره چقدر موفق بوده‌ایم، نقاط قوت ما کجاست، نیروهای لازم را برای اثرگذاری در حوزه دیپلماسی فرهنگی می‌توانیم اعزام بکنیم، این‌ها نیاز به یک بازنگری و یک جمع‌بندی جدید دارد.

آسیب بعدی که مورد توجه است کم‌رنگ شدن نقش سازمان‌های مردم‌نهاد است. به هر حال هر کار کنیم دامنه فرهنگ به مراتب گسترده‌تر از دامنه سیاست است. حتی بعضی‌ها معتقدند اصلاً فرهنگ متولی نمی‌خواهد؛ فرهنگ خودش متولی خودش را دارد و در درون خودش پایش می‌کند و تولید و زایش می‌کند. ولی به هر حال اگر ما حوزه تأثیرگذاری نهاد فرهنگی را در سیاست خارجی فقط به نهادهای فرهنگی دولتی و حکومتی تقلیل بدهیم و فقط هم روی این‌ها سرمایه‌گذاری کنیم و بخواهیم با رویکرد اقتصادمحور... یعنی بگوییم ما آمار

بدهیم، مثلاً بودجه سال ۷۸، ۸۰، ۸۴، ۸۵، همین‌طور، یا بودجه سنواتی ما در حوزه فرهنگ این‌قدر افزایش پیدا کرده؛ یعنی صرف توجه‌مان را به حوزه فرهنگ فقط با افزایش بودجه‌ها نشان بدهیم و از آن طرف هم فقط این بودجه‌ها را به نهادها دولتی بدهیم، طبیعی است که نمی‌شود انتظار داشت که آن هم‌افزایی‌ای که می‌تواند از حوزه نهاد‌های مردم‌نهاد انتظار داشت که می‌تواند خیلی قوی همه توان فرهنگی ما را در سیاست خارجی هم وارد کنند این اتفاق نخواهد افتاد. که البته عرض می‌کنم بخشی از آن هم معلول آسیب‌هایی بوده که این نهاد‌های مردم‌نهاد داشته‌اند که نمی‌شود منکرش شد. ولی به هر حال باز این غلبه نگاه امنیتی به سازمان‌های مردم‌نهاد هم بخشی از توان این سازمان‌ها، بخشی از توان فرهنگی ما را برای تأثیرگذاری در حوزه سیاست فرهنگی ما در کشورهای حوزه ایران فرهنگی تحت تأثیر قرار می‌دهد.

اما نکته بعد و شاید بشود گفت چالش بعدی ما کم‌توجهی به حوزه فضای مجازی است. به نظر می‌رسد که جهانی شدن اگر به یک معنا کم‌رنگ شدن مرزها باشد ما الآن یک موج جدید جهانی شدن را داریم تجربه می‌کنیم و آن هم [این است] که دیگر در فضا دارد جهانی شدن اتفاق می‌افتد؛ یعنی مرزهای فرهنگی و سیاسی هم دارد برداشته می‌شود. و در این عرصه فضای مجازی به عنوان یک آسیب... یعنی خیلی وقت‌ها هست که ما انتظار فعالیت تهاجمی و هدفمند و کنش‌گرانه در حوزه تأثیر نهاد فرهنگی بر خارج داریم، یک وقت نه، نگاه کاملاً احتیاط و تدافعی داریم که اصلاً اسیر یا تحت تأثیر سیاست ناتوی فرهنگی هستیم، تحت تأثیر هجمه فرهنگی هستیم و اول باید خودمان همان هویت خودمان را، همان داشته خودمان را، حداقل این هسته مرکزی ایران فرهنگی را، همین را حفظش کنیم، بعد به فکر صدورش بیفتیم، بعد به فکر تأثیرگذاری در سیاست خارجی بیفتیم. این نگاه هم البته هست، یعنی می‌خواهم بگویم شاید خود همین هم یک آسیب است، یعنی نگاه بیش از حد تدافعی نسبت به حوزه فرهنگ و آرایش دفاعی گرفتن ما در حوزه فرهنگ نسبت به هجمه‌های فرهنگی بیگانه است. شاید یک مقداریش هم معلول همین تأثیر شبکه‌های تلویزیونی ماهواره‌ای و تأثیر فضای مجازی باشد. به هر حال به عنوان یک حوزه جدید که اساساً دارد تحت تأثیر قرار می‌دهد فرهنگ جهانی را، نه فقط فرهنگ ایران را... حتی خود فرهنگ امریکا را هم دارد تحت تأثیر قرار می‌دهد. یعنی فرهنگ مجازی یا می‌شود گفت که نوع ارتباطات میان‌ملتی و میان‌فرهنگی با بهره‌گیری از فضای مجازی، الآن هم چالش است هم فرصت؛ که اگر خوب اندیشیده نشود، اگر خوب زیرساخت‌هایش فراهم نشود، اگر خوب تدبیر نشود، ما آن آسیب‌هایی که در آن عرصه‌های دیگر... مثلاً نیاموخته مدرسه را وارد کردیم، الآن می‌گوییم

هنوز مدرسه ما اسلامی نیست؛ ناآزموده دانشگاه را وارد کردیم، هنوز هم می‌گوییم دانشگاه اسلامی نیست. در حوزه رسانه‌ها هم به یک معنا این اتفاق افتاده. ولی خطرناک‌تر این است که دیگر کنترل بر آن وجود ندارد. تا حالا اگر مطبوعاتی بود، اگر رادیو و تلویزیونی بود به هر حال شما نظارت و کنترل‌تان قوی بود بر این رسانه‌ها. قانون مطبوعات را شما نگاه کنید، قانون صداوسیما را نگاه کنید، قانون رسانه‌ها، کاملاً تعهدآور است، مسئولیت‌آور است، کاملاً مشخص کرده، خطوط قرمز را معین کرده، نباید، نباید، ممنوع است، ممنوع است؛ و تا الآن پایش می‌شده و جلو می‌رفته. ولی وقتی که این کنترل و نظارت دیگر مثل قبل نباشد و فضای مجازی غیرملی همچنان حاکمیت خودش را ادامه بدهد آسیب‌ها همچنان ادامه خواهد داشت و ما در حوزه قدرت نرم‌مان در حوزه فرهنگ و سیاست خارجی نه تنها شاهد افزایش قدرت نرم نخواهیم بود بلکه فرسایش قدرت نرم را هم احتمالاً مشاهده خواهیم کرد.

بنابراین یکی از ضرورت‌ها و یکی از شاید غفلت‌ها... که مثلاً الآن نگاه کنید فضای مجازی ملی را چین، کره و خیلی از کشورها زودتر از ما ایجاد کرده‌اند. این فضای مجازی ملی کمک خواهد کرد که ما ارتباطاتمان در فضای مجازی در یک بستری و در یک زیرساختی با مدیریت و حاکمیت خود کشور اتفاق بیفتد و ما دیگر مجبور نباشیم برای یک ایمیل ساده، یا برای یک ارتباط خیلی ساده اطلاعات گرفتن از وضعیت آب‌وهوا و یا نرخ ارزها و یا روند شاخص‌ها در بورس مثلاً وارد اینترنتی بشویم که بر دامنه فضای مجازی غیرملی قرار دارد. این یکی از ضرورت‌هایی است که فکر می‌کنم که... چون الآن این اتفاق دارد می‌افتد. این شاید خیلی به‌ش نپرداخته‌ایم، شاید لازم باشد اینجا به‌ش پردازیم. یک میزگرد من دیدم در گذشته اینجا داشتید تحت عنوان دیپلماسی رسانه، این را با محوریت فضای مجازی شاید لازم باشد بیشتر به‌ش توجه کنید که الآن ارتباطات میان‌فردی خیلی افزایش پیدا کرده؛ ما رشد وبلاگ‌نویسی را در ایران در دو-سه سال اخیر، یکی از بالاترین رشد‌ها در دنیا داشته‌ایم. یعنی وبلاگ‌نویس‌های ایرانی و وبلاگ‌نویسی به زبان فارسی رشد فوق‌العاده گسترده‌ای در این دو-سه سال اخیر داشته. خوب، این‌ها یک ظرفیت‌هایی است و در عین حال یک تهدیدهایی است. به میزانی که ما بتوانیم از این فضای مجازی استفاده بکنیم شاید بشود گفت که این امکان را فراهم می‌کنیم که آن ذخیره تمدنی و فرهنگی‌مان را بتوانیم در مخاطبین فراسوی مرزها داشته باشیم.

در این جهت من دیدم در پیشنهاد‌های شما مثلاً ایجاد یک تلویزیون ملی بین ایرانیان، مثلاً سازمان تلویزیونی نوروز بوده. شاید لازم باشد ما به سمت این هم حرکت کنیم که مثلاً یک شبکه مجازی یا یک پلت‌فرم فضای

مجازی در حوزه ایران فرهنگی داشته باشیم. یعنی به مجرد این که ما بتوانیم... الآن بر حسب اطلاع تا آخر امسال این روند ایجاد فضای مجازی ملی شروع می‌شود. به میزانی که بتوانیم کاربران ایرانی را بهره‌مند کنیم از این، بتوانیم لااقل بخشی از حوزه قلمرو ایران فرهنگی را هم سهیم بکنیم در این بحث؛ حتماً کمک خواهد کرد که ما ارتباطاتمان افزایش پیدا بکند، از میراث عظیم فرهنگی‌مان در فضای مجازی بیشتر استفاده بکنیم. به نظر می‌رسد که دانشگاه‌ها، مؤسسات تحقیقاتی باید از همین الآن خودشان را آماده بکنند محتوای لازم را برای ورود، برای حضور گسترده‌تر در این فضای مجازی آماده بکنند. که یکی از مهمترین این استفاده‌ها در فضای مجازی می‌تواند شبکه‌های اجتماعی مجازی باشد که فوق‌العاده الآن بین جوان‌ها مخاطب پیدا کرده و بسیاری از کارهایشان را هم در این جهت دارند انجام می‌دهند، ارتباطات و خیلی خیلی انتقال تجربه و انتقال مفاهیم را در این حوزه صورت می‌دهند.

علی‌ای حال - من بحثم را جمع کنم - فکر می‌کنم ما در درجه اول باید یک نهاد سیاست‌گذار [و] ستادی در جهت مدیریت و سیاست‌گذاری و نظارت و پایش حوزه فرهنگ در عرصه بین‌المللی داشته باشیم در کشورمان. شاید بخشی از این‌ها را سازمان فرهنگ و ارتباطات یا شورای عالی انقلاب فرهنگی دارند، اما متمرکز و مشخص و الزام‌آور و نظارت‌کننده و اطلاع‌رسان به افکار عمومی، این‌ها نیستند که مشخص بشود چه روندی را دارد در عرصه سیاست خارجی حوزه فرهنگی ما پیش می‌برد.

نکته دوم [این که] هم‌افزا کردن بخش‌های دولتی و غیر دولتی و به خدمت گرفتن سازمان‌های مردم‌نهاد در افزایش نقش حوزه ایران فرهنگی [است]. گفتگوی درون‌تمدنی، گفتگوی درون‌فرهنگی را ما باید تقویت بکنیم. بالاخره به یک نسبتی بین عناصر فرهنگی خودمان باید برسیم که باز تکلیف‌مان را روشن کنیم. هیچ اشکالی ندارد که ما به موازات هم عمل بکنیم.

آنچه که در بیداری اسلامی الآن دارد اتفاق می‌افتد شما نگاه بکنید کشور ترکیه خیلی قوی دارد عمل می‌کند بالنسبه. با این که زبانش ترکی است، با این که فاصله فرهنگی دارد، با این که به هر حال سابقه یک نوع رابطه هژمونیک بین قدرت عثمانی و کشورهای عربی وجود داشته [و] خاطره چندان خوبی از سلطه عثمانی ندارند، با این اوصاف می‌بینید که به شدت دارد از عناصر قدرت نرم و سخت‌اش دارد استفاده می‌کند برای بسط نفوذ خودش در کشورهای که الآن درگیر بهار عربی هستند. در این عرصه به نظرم می‌آید که این دوره تاریخی مهمی است. یعنی هر قدمی که الآن ما برای برداشتن فاصله‌ای که با ترکیه مثلاً داریم در افزایش نقش‌مان در

روند گذار این کشورهای عربی، شاید اگر الآن این یک قدم را بر نداریم بعدها مجبور بشویم ده‌ها قدم برداریم تا این کاستی را جبران نکنیم. بنابراین همچنان که روندی که فروپاشی شوروی ایجاد کرد و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در یک فرآیند بحران هویت مانند... به قول همین دوست تاجیک‌مان می‌گفت قصه ما تاجیک‌ها بعد از فروپاشی شوروی نسبت به ایران، قصه همان‌نی‌ای است که در مثنوی هست که «بشنو از نی چون حکایت می‌کند / از جدایی‌ها شکایت می‌کند / از نیستان چون مرا بریده‌اند / از نفریم مرد و زن نالیده‌اند». یعنی می‌گفت که ما مثل آن‌نی‌ای هستیم که از نیستان ایران جدا شده‌ایم. این حسرت را الآن ما داریم که آن نقشی که باید به هر حال در مورد تاجیکستان، آذربایجان، حوزه تمدنی آسیای مرکزی و قفقاز داشته باشیم متأسفانه آنچنان که باید نداریم. اگر الآن دیر بجنبیم و این کشورهایی که به هر حال جنبه‌های بسیار تأثیرگذار و همسویی دارند با مصر، با کشورهای مثل حتی لیبی، حتی... به هر حال تجربه انقلاب اسلامی ما مغتنم است؛ تجربه قانون اساسی ما اولین تجربه است. ما هم می‌توانیم نشان بدهیم که می‌توان مردم‌سالاری دینی را داشت، الگوی اسلامی - ایرانی پیشرفت را پیش برد، می‌توان بدون پذیرش سلطه قدرت‌ها، سی سال یک کشور را در یکی از بحرانی‌ترین مناطق دنیا اداره کرد. این ظرفیت باید بیاید و در این کشورها ارتباطات فرهنگی باید افزایش پیدا کند.

به باور من اگر هم نگذارند آن‌ها بیایند، ما باید برویم. اتفاقی که الآن دارد در مورد مصری‌ها می‌افتد و ممانعت می‌کنند و لابی سعودی به شدت دارد کار می‌کند که نگذارد مصری‌ها به ایران نزدیک بشوند ولی ما باید برویم. به هر حال مصر برادر بزرگ جهان عرب است و فکر می‌کنم که به یک معنا حتی شاید این یک فرصتی باشد که بتواند ایران فرهنگی را... ببینید! ایران فرهنگی و ایران تمدنی یک مقوله است، ایرانی که در صد سال اخیر در مشروطیت پیشگام بوده، در نهضت ملی کردن نفت پیشگام بود، بعد جمال عبدالناصر از ایران پیروی کرد و کانال سوئز را ملی کرد، در انقلاب اسلامی پیشگام بوده، در انرژی هسته‌ای پیشگام بوده، می‌تواند به هر حال نقشی بیش از این در این کشورها داشته باشد و به نظر می‌رسد که اگر این هشدارباش را به هر حال شما فرهنگیان ندهید به سیاسیون که یک حرکتی و یک همت جدی‌ای باید بکنند و همه نیروهای نظام بیایند و بشود از این فرصت استفاده کرد و بسط داد قلمرو ایران فرهنگی‌ای را که با انقلاب اسلامی دامنه‌اش وسیع‌تر هم شده.

به هر حال از اطاله کلام عذرخواهی می‌کنم. اگر یک مقدار به هر حال انسجام لازم هم بین بحث وجود نداشت عذرخواهی می‌کنم. ان شاء الله که از این فرصت من بتوانم بهره بگیرم، بشنوم نقدهای شما را و نظرات شما را و ان شاء الله فرصتی باشد که ما بیش از گذشته از این فرصتی که شما فراهم کردید استفاده بکنیم و یک هم‌اندیشی را ان شاء الله داشته باشیم. اگر به هر حال بحث‌های ما ممکن بود از نظر شما یک مقدار محل نقد باشد با کمال میل می‌پذیرم. به هر حال هدف این است که از یک منظر بی‌طرفانه و با دغدغه اصلی نسبت به حوزه سیاست خارجی و اساس نظام جمهوری اسلامی ایران که به هر حال ثمره خون شهدای ماست و میراث گرانقدری است در این سی سال به هر حال عرض کردم با همه دشواری‌ها حیات خودش را حفظ کرد و بالنده پیش می‌رود، بتوانیم افزون‌تر، تأثیرگذارتر را در حوزه سیاست خارجی داشته باشیم. خیلی متشکر از حوصله و توجهتان. تشکر می‌کنم. اگر صحبتی هست می‌شنوم.

پرسش و پاسخ

یکی از حضار- من یک انتقادی نسبت به بحثی که ارائه کردید دارم، آن هم این که شما در بخش اول صحبتتان این ضعفی که ما در حوزه دیپلماسی، چه دیپلماسی رسمی و چه دیپلماسی فرهنگی، داریم ناشی از دلالت‌های گفتمانی دانستید. یعنی گفتید چون ما مثلاً در دوره اول، اسلامیت غالب بوده، بعد کم کم به سمت ایرانیت و جهان‌گرایی پیش رفته‌ایم این نتیجه‌اش این شده که آن فرصت‌هایی که مربوط می‌شده به دلالت‌های ایرانی ما در واقع آن فرصت‌ها و ظرفیت‌ها را از دست داده‌ایم. من نسبت به این تفکیک بدبین‌ام.

دلیل اولش این است که اولاً ما آن میراثی که به عنوان میراث ایرانی داریم واقعاً قابل تفکیک نیست. یعنی اگر از دوره باستانی گذر بکنیم که واقعاً از آن دوره خیلی ادبیات خاصی نداریم و ظرفیت تمدنی خاصی هم نداریم. یک بخشی از زرتشتیانی که ممکن است در سرزمین‌هایی نظیر هند یا سرزمین‌های دیگری باشند شاید از معدود ظرفیت‌های باستانی ما باشند. عمده ظرفیت ما در مورد ادبیات ایرانی - من ایرانی را نه در مقابل اسلامی، در مقابل عربی به کار می‌برم- این ظرفیت ایرانی فرهنگی ما مربوط می‌شود به ادبیات و نفوذ تمدنی ما بعد از اسلام. همان‌طور که فرمودید مثلاً ادبیات کسانی نظیر سعدی و حافظ در شرق ما، مولوی در غرب ما، در ترکیه و حتی شرق ما، و نقاط دیگر جهان. از این جهت به نظرم این یک ایرادی است به این تفکیک که باید حتماً به آن توجه بشود.

یک نکته دیگر هم که هست این است که حتی در نظام تصمیم‌گیری ما این تفکیک، تفکیک درستی نیست. برای این که رأس نظام تصمیم‌گیری ما که در واقع بلندگوی این گفتمان است و علی‌القاعده باید از نگاه اسلام‌گرایانه به آن نگاه کرد، خود این رأس، سیاست‌گسترش زبان فارسی را پیشه خودش قرار داده. یعنی شخص آقای خامنه‌ای از همان اوایل دوره رهبری، سیاست‌گسترش زبان فارسی را چه در داخل ایران و چه در خارج ایران به شدت پیگیر بودند و الآن می‌دانید که اگر ما دیپلماسی فرهنگی خودمان را دو بال بدانیم، یک بالش فرهنگ شیعی ما باشد، یک بال دیگرش گسترش زبان فارسی است. که البته من ضعف‌های موجود در تحقق این سیاست را می‌پذیرم که به نظر من این ضعف‌ها ناشی از دلالت‌های گفتمانی نیستند، ناشی از این نیستند که ما مثلاً یک دوره‌ای اسلامی بودیم یا یک دوره‌ای ایرانی بودیم یا مثلاً یک دوره‌ای جهان‌گرایی بودیم؛ در واقع ضعف‌های تکنیکال است، ضعف‌های فنی است، ضعف‌های حوزه اجراست؛ مربوط می‌شود به همین موازی‌کاری‌ها، مربوط می‌شود به عدم هماهنگی‌ها، گاهی اوقات مربوط می‌شود به سستی و کاهلی و تنبلی فعالان ما در حوزه سیاست خارجی، چه در نهادهای دیپلماسی رسمی و چه در نهادهای مربوط به دیپلماسی فرهنگی. از این جهت می‌خواهم عرض بکنم یک دقتی باید در این قضیه انجام بشود. چون قبل از ایجاد دوره اصلاحات و دوره گفتگوی تمدن‌ها، از همان اوایل رهبری، ایشان سیاست‌گسترش زبان فارسی را در کنار سیاست‌گسترش فرهنگ شیعی دنبال می‌کردند. این یک نکته.

یک نکته دیگر هم این است که من فکر می‌کنم در مورد هر کشوری رابطه ما بالاخره آن چیزی که مهم است اصل انتفاع است. یعنی این خیلی طبیعی است که مثلاً ما در هند دنبال گسترش زبان فارسی باشیم، در عراق دغدغه‌مان فرهنگ شیعی باشد، چون طبیعتاً آنجا زبان فارسی خیلی زمینه‌ای ندارد. ممکن است در بعضی از کشورها آن دیپلماسی حمایتی ما مورد تأکید باشد که مربوط می‌شود به فعالیت‌های کمیته امداد؛ مثلاً می‌توانیم حوزه آفریقا را از این جهت نام ببریم. در بعضی از کشورها اصلاً نه شیعی است و نه به تعبیر شما ایرانی است، آن چیزی که مهم است دلالت‌های مشترک اسلامی است. مثلاً در مورد مصر. یکی از موفقیت‌هایی که ما در مورد مصر داشته‌ایم علی‌رغم همه ضعف‌هایی که من با شما هم عقیده‌ام که ما در این حوزه داریم، رابطه قراء ما با قراء مصری است؛ یعنی تبادل قراء از طرف ما به مصر و حضور قراء مصری در مسابقات قرآنی ایران است. می‌خواهم عرض بکنم به نظر من رأس نظام سیاست‌گذاری ما در حوزه سیاست خارجی که شخص رهبری باشد اتفاقاً هوشمندانه این ترکیب را انجام داده. یعنی دلالت‌های شیعی را به‌ش توجه داشته در کنار دلالت‌های

مربوط به ایران فرهنگی و در کنار دلالت‌های مربوط به اسلام به معنای اسلام جهانی یعنی فارغ از دلالت‌های شیعی. اما آن چیزی که به نظر من عمده ایراد است مربوط می‌شود به عدم هماهنگی در میانه هرم. یعنی مربوط می‌شود به مجریان... همان‌طور که فرمودید در گزارش مرکز پژوهش‌ها هم این اشاره شده و به درستی هم اشاره شده، خیلی می‌خواهم عرض بکنم ضعف‌های اجرایی عمده‌ای اینجا داریم که حالا من خیلی فرصت نیست به این‌ها بپردازم. و واقعیت هم این است که خیلی وقت‌ها اتفاقاً ما آن قوتی که در بعضی از کشورها داریم ناشی از عملکرد خود رهبری است. مثلاً فرض بکنید شیعیان پاکستان به خاطر نگاه رهبری در مورد سیل پاکستان نسبت به ایشان علاقه خاصی دارند، بعد مثلاً علاقه پیدا می‌کنند به گسترش فرهنگ ایرانی. من اخیراً به واسطه از یکی از این فعالان شیعه پاکستانی می‌شنیدم که فیلم اخراجی‌ها را در پاکستان نمایش داده‌اند و اصلاً آنجا یک هیأت جدیدی، یعنی در واقع یک تیپ خرده‌فرهنگ جدیدی ایجاد شده که خودشان را اخراجی‌ها می‌نامند. یعنی یک سری آدم‌های به زعم ما بزن‌بهدار، خودشان را اخراجی‌ها نام‌گذاری کرده‌اند تحت تأثیر فیلم اخراجی‌ها. من حالا می‌خواهم بگویم که من فکر می‌کنم مشکل اصلی ما این میانه هرم است؛ یعنی مربوط می‌شود به حوزه اجرا، خیلی مربوط نمی‌شود به دلالت‌های گفتمانی. آن تفکیکی که در بخش اولتان لحاظ کردید که شما فرمودید ما نتوانسته‌ایم این توزین را به درستی انجام بدهیم، به نظر من این توزین به شکل تاریخی صورت گرفته. یعنی دلالت‌های گفتمانی اسلامی ما درون دلالت‌های گفتمانی ایرانی ما ممزوج شده، اصلاً قابل تفکیک نیست. مگر می‌شود مثلاً حکمت اسلامی را از ادبیات سعدی جدا کرد؟ یا مثلاً می‌شود قرآن را از مولوی جدا کرد؟ یا حتی مثلاً می‌شود محبت اهل‌بیت را از حافظ یا فردوسی جدا کرد؟ لذا این تفکیک به نظرم یک تفکیک ذهنی - قالبی است که متأسفانه در ذهن خیلی از نخبگان ما الآن حاکم شده و من فکر می‌کنم در عرصه عمل خیلی جوابگو نیست.

دکتر مجیدی - خیلی متشکر! ببینید! من هم قبول دارم که به هر حال ایران به عنوان یک هویت، به عنوان یک واحد فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، بعد از اسلام شاید بشود گفت یک‌سوم یا نصفی از میراث فرهنگی، علمی جهان اسلام مرهون ایرانی‌هاست یا کسانی است که در این پهنه تمدنی فعالیت کرده‌اند. من هم قبول دارم که تفکیکی که بین ایرانیت و اسلامیت می‌کنند الآن، خیلی واقعی نیست و ایران حداقل هزار سال گذشته شاید از خیلی از کشورهای عربی هم اسلامی‌تر است و سهم و نقش... مرحوم شهید مطهری در کتاب خدمات متقابل... خدماتی که ایرانی‌ها به اسلام کردند خیلی خیلی بیشتر از عرب‌ها شاید باشد. یعنی الآن شما می‌بینید هم کتب

اربعه شیعه، هم کتب اربعه (؟) اهل سنت، بخش عمده‌اش غیر از یکی - دو تا، همه حاصل تلاش ایرانی‌هاست. من فقط از جهت فرضی و تسامحی [عرض کردم] با این نوع نگاه که آن جنبه‌هایی از هویت ایرانی که به هر حال شاخصه مردم این منطقه است. زبان فارسی را شما اتفاقاً انگشت گذاشتید. خود همین تفکیک روی حوزه زبان فارسی برای تأیید این که این هویت ایرانی هم به عنوان یک دغدغه مورد توجه رهبر انقلاب بوده نشان می‌دهد که هویت ایرانی با توجه به زبان فارسی قوام پیدا می‌کند. به تعبیر رهبر انقلاب زبان فارسی رمز هویت ملی ماست. ولی بحث این است که ما تا چه حد در داخل... شما نمی‌توانید انکار کنید که به هر حال ما هنوز در داخل بین این عناصر فرهنگی، حتی زبان فارسی... هنوز ما این که چقدر در داخل زبان فارسی را تقویت کنیم حتی اجماع نداریم. بعضی‌ها می‌گویند چرا کلمات عربی‌ای که مال قرآن ماست را فارسی می‌کنید؟ بیایید فقط کلمات لاتین را فارسی کنید. یعنی این را قبول ندارند که می‌شود کلمه‌ای را با بار معنایی ایرانی و فارسی ولی با ظرفیت‌های دینی استفاده کرد. این نگرش وجود دارد. یا حتی همین الان در مورد تکریم شخصیتی مثل مولوی - شما وزارت ارشادی هستید دیگر! روز مولوی گذاشته‌اید، روز فردوسی گذاشته‌اید... - چقدر اجماع وجود دارد؟ اصلاً در مورد مولوی ما چه کار می‌کنند؟ خیلی‌ها حتی اعتراض شدید دارند که چرا مولوی سنی را ترویج می‌کنید؟ در مورد فردوسی که حساسیت خیلی بیشتر است که مثلاً «عجم زنده کردم بدین پارسی» را شما خیلی جاها نمی‌توانی به این راحتی به کار ببری به عنوان میراث اصلی فردوسی. ضمن این که گفتمان مسلط مهم است. یعنی شما باید سخن و صحبت آقا و رهبر انقلاب به عنوان برنامه، قانون، سیاست عملی دولت و مجلس بیاید توی کار و عیناً ما اثرش را ببینیم در کشور هدف و از آن بهره‌برداری بکنیم. خیلی وقت‌ها می‌بینید حتی این اتفاق‌ها می‌افتد ولی بهره‌برداری نیست. کمیته امداد می‌رود هزینه می‌کند ولی ما سودی نمی‌گیریم از این هزینه کردنش، زبان فارسی را در هند گسترش می‌دهیم ولی یک جای دیگر هندی‌ها ما را به علل دیگر... نمی‌توانیم ما انتظار داشته باشیم فقط با یک خدمت فرهنگی، هند سیاستش را با ما همسو کند. ولی می‌خواهم بگویم که حتی جاهایی، این اتفاق‌هایی هم که افتاده - که خیلی جاها نیفتاده - ما آن بهره‌برداری لازم را نکرده‌ایم. چون هدف این است که ما به هر حال از نفوذ و قدرت نرم فرهنگی‌مان در کشور هدف یک انتفاعی ببریم، خود شما هم گفتید این را. خیلی وقت‌ها این انتفاع اتفاق نمی‌افتد.

نکته بعد [این است که] من قبول دارم که در خیلی از جاها ما الان ظرفیت داریم و یا به قول شما در درون تکنیکال ضعف وجود دارد؛ من فکر می‌کنم فراتر از تکنیکال است. یعنی خیلی وقت‌ها آن توجه در سطح عالی

کشور اتفاق نمی‌افتد. شما در فضای رسانه‌ای ما، شخصیت‌های دینی ما درست است معرفی می‌شوند، از میراث فرهنگی ما... خیلی هم خوب است. ولی حتی نسبت به نوروز چقدر حساسیت وجود داشت! که شما یک نشستی با حضور سران کشورهای حوزه نوروز در ایران برگزار کنید. چقدر هجمه شد، چقدر اعتراض شد که آقا شما چرا روی ایرانیت می‌خواهید تأکید کنید؟ باید روی اسلامیت تأکید کنید. ما عناصری مثل نوروز را به عنوان عناصر فرهنگ ایرانی باید قبول کنیم که هست و ما به این شناخته می‌شویم و اصلاً در دنیا به این می‌بالیم. و باید این را فقط به عنوان یک مثال این نوع نگاه به این بخش از میراث فرهنگی ما هم باید در سیاست‌های ما، در برنامه‌های ما، در انتقال به نسل جدید ما هم منتقل بشود. خیلی وقت‌ها این اتفاق نمی‌افتد. بنابراین من قبول دارم که اصلاً خدمت اسلام به ایران و خدمت ایران به اسلام، قابل مقایسه با هیچ کشوری در جهان اسلام نیست و اصلاً تفکیک هم شاید در عالم واقع خیلی شدنی نیست، حتی نوروز هم اگر مانده به خاطر تأیید دینی است که گرفته، من این را قبول دارم. حتی خیلی‌ها معتقدند که حتی این چهارشنبه‌سوری هم یک نوع زنده نگه داشتن قیام مختار است نزد ایرانی‌ها؛ که این‌ها برای این که قیام مختار زنده بماند، چون او هم با آتش روشن کردن قیامش را شروع کرد خیلی وقت‌ها ایرانی‌ها به خاطر این که قیام مختار زنده بماند این رسم را ادامه می‌دهند. به هر حال می‌خواهم بگویم که بله، عنصر اصلی هویت ایرانی دین است، قبل از اسلام زرتشتی‌گری بود، بعد از اسلام، اسلام است، از صفویه به این طرف شیعه است؛ این مسلم است، یعنی در این شکی نباید کرد. ولی بحث این است که ما به هر حال در عالم واقع اگر می‌خواهیم در حوزه ایران فرهنگی هم‌افزایی داشته باشیم باید با عراق با شیعه‌گری کار کنیم، با تاجیکستان با فارسی‌زبانی‌مان کار کنیم، با هند همین‌طور، با هر جا به فراخورش از این ظرفیت‌هایمان استفاده کنیم. همه حرف من همین است. و این هم باید بیاید. یعنی باید اینجا در داخل، قائلانی و مدافعانی داشته باشد که به این ایده در ساخت حکومت و قدرت باور داشته باشند و این را پیش ببرند. اگر نه، همان که عرض کردم [می‌شود]، یعنی یک دوره یک گفتمان فقط می‌آید حاکم می‌شود [و] گفتمان دیگر را سرکوب می‌کند. و ما در یک عرصه‌هایی به هر حال حوزه‌های کمتر تحرک یافته را در حوزه دیپلماسی فرهنگی‌مان مشاهده می‌کنیم.

سؤال- شما در بین نهادهای فرهنگی تأثیرگذار بر سیاست خارجی کشورمان نهادهایی مثل سازمان ارتباطات و یک سری موارد را ذکر کردید. من می‌خواستم ببینم سپاه قدس چه تأثیری داشته به عنوان یک عنصر فرهنگی در سیاست خارجی کشورمان.

دکتر مجیدی - من فکر می‌کنم نقش‌اش را خیلی نمی‌شود رصد کرد. شاید زمینه‌ساز بوده خیلی وقت‌ها به جای این که خودش نقش‌آفرین بوده باشد. شاید حداقل حوزه فرهنگی ذیل حوزه‌های دیگر قرار بگیرد. همان - یعنی بیشتر حوزه امنیتی و مسائل دیگر؟

دکتر مجیدی - اصلاً کارکردش آن است. متنها، بله، تبلیغات سپاه... اصلاً یک زمان‌هایی، حتی همین الان شما در خیلی از شهرهای ما می‌بینید که تبلیغات سپاه خیلی فعال‌تر است؛ به دلیل نیروهای زیادی که دارد، با بسیج ارتباط ارگانیکی که دارد. من فکر می‌کنم در حوزه سیاست خارجی آنچنانی که ادعا می‌شود از فراسوی مرزها نباشد.

سؤال - آقای دکتر! خودتان هم اشاره کردید به بحث نوروز. با توجه به این که به عنوان یک جشن جهانی تصویب شده و معمولاً بناست هر سال در یک کشوری نوروز برگزار بشود. آن هم نوروز مشترک است؛ یعنی بین کشورهایی که چه فارسی‌زبان باشد، چه شیعه باشد، در این کشورهایی که نوروز را برگزار می‌کنند. این می‌تواند کمک بکند به همگرایی بین این کشورها یا زمینه‌ای باشد برای شکل‌گیری یک سازمانی با نام نوروز که بتواند فعالیت بکند و همکاری‌ها را گسترش بدهند.

دکتر مجیدی - حتماً همین‌طور است. یعنی این کشورهایی که نوروز را جشن می‌گیرند می‌تواند نقطه شروعی باشد ما مثلاً جشنواره‌های کشورهای حوزه نوروز را داشته باشیم، جشنواره‌های ورزشی داشته باشیم، جشنواره‌های... الان البته مثلاً جشنواره خوارزمی مان را این کار را کرده‌ایم، بین‌المللیش کرده‌ایم. به نظر می‌آید که این ظرفیت زیاد است. یعنی علاقه از آنجا هم خیلی زیاد است. یعنی وقتی شما علاقه یک تاجیک یا یک افغانی را... با وجود این که افغانی‌ها زیاد اینجا هستند ولی هنوز می‌بینید ایران را به هر کشور دیگری ترجیح می‌دهند. وقتی بخواهد افغانستان امن نباشد اولین جایی که می‌آیند، می‌آیند ایران. ایرانی‌زبان‌ها، فارسی‌زبان‌ها یا کسانی که علاقه فرهنگی به ایران دارند به نظرم از این ظرفیت باید استفاده کنیم. یعنی هرچه که یک احساس مشترک مشروعی را بتواند ایجاد بکند با هر نقطه دنیا به نظرم باید به عنوان یک فرصت به آن نگاه بشود. در آمریکای لاتین علایق سیاسی... با این که آن‌ها کاتولیک‌اند ولی به خاطر اشتراکات سیاسی ما می‌رویم به این سمت.

یک نکته‌ای که من مغفول گذاشتم [این است که] بخشی از تبادلات فرهنگی محصول کالاهای فرهنگی است؛ کالاهای فرهنگی که هویت فرهنگی را نشان بدهد. خیلی‌ها می‌گویند که الان چین با این که کالاهای اقتصادی

دنیا را گرفته اما چون این کالای فرهنگی، هویت چینی و فرهنگ چینی را بسط نمی‌دهد یا رسانه‌های چینی نتوانسته‌اند در دنیا دستور کار ایجاد بکنند، فرهنگ چینی و نگاه چینی را دنیا بسط بدهند، چین هیچ‌گاه نخواهد توانست به قدرت اول تبدیل بشود؛ به عنوان یک فرضیه مطرح است. لذا ما باید حتی در عرصه کالاهای فرهنگی مان هم که الآن عمدتاً فرش است بیشتر نفوذ داشته باشیم و حتماً...

من به نظرم می‌آید که تجربه‌ای که الآن در شبکه تلویزیونی شما شروع کرده‌ایم تولیدات استانی مراکز استان‌ها را در این شبکه پخش کنیم، یک شبکه مثل این می‌تواند بین کشورهای حداقل فارسی‌زبان ایجاد بشود که ما تبادلات رسانه‌ای هم با این‌ها داشته باشیم و یک جا همدیگر را ببینیم و تاجیک‌ها، حوزه افغانستان، حوزه آذربایجان، حوزه قرقیزستان، حتی کشورهایی که به هر حال بعضی‌هایشان می‌فهمند... حتی ظرفیت ایرانیان خارج از کشور که دیگر من به آن نپرداختم. من به نظرم می‌آید که این یک فرصت خوبی می‌تواند باشد، نافی نقش ما در جهان شیعه هم نیست، تأکید ما بر حوزه شیعه‌گری هم به مفهوم نفی اسلامی‌گری ما نیست. من مثال می‌زدم می‌گفتم مثلاً ما در ایام سال ما می‌توانیم محرم گسترش نفوذمان را با کشورهای شیعه‌زبان و مذهب شیعه داشته باشیم، هیچ منافاتی با ایام حج ندارد که با جهان اسلام تبادل داشته باشیم. این‌ها همه در سطوح مختلف به رسمیت شناخته می‌شود. علایق ژئوپلتیک، علایق زبانی، علایق دینی، علایق اقتصادی، علایق سیاسی در سطوح مختلفش باید پیوندها را برقرار کند؛ هیچ کدامش هم نباید نافی آن یکی باشد. به نظرم حوزه نوروز حتماً می‌تواند به عنوان یک فرصت استفاده بشود و ما به نظرم باید از نوروز استفاده کنیم؛ نوروز فخر ایرانی‌هاست که بهترین سال نو را در دنیا در بهار طبیعت دارند و همه جا طبیعت زنده می‌شود با سال نو ایرانی. این فکر می‌کنم یک فرصت خیلی خوبی می‌تواند باشد.